

مجالس الاحباب مهمانيه

نوشته عبدالفتاح موسوی مراغه‌ای

به کوشش ایرج افشار*

چکیده

مجالس الاحباب که عنوان دیگر آن مهمانيه است، رساله‌ای است از عبدالفتاح موسوی مراغه‌ای، از دانشوران و شعرای دوره قاجار. وی در این رساله، امور متعلقه به مهمانی و میزبانی و طریقه ضیافت رفتن را، که در محافل کرام و اعزّه عراق و خراسان و آذربایجان و اکثر بلاد ایران دیده، شنیده و آزموده است، در یک مقدمه، هفت مجلس و خاتمه، بیان کرده. از فواید اخصّ این رساله، اصطلاحات مربوط به طبخ و سفره و اغذیه است.

دستنویس مورد استفاده در تحریر و تصحیح رساله، از مجموعه‌ای است که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و از نسخ خطی هدایبی محمد باقر ترقی به کتابخانه مذکور است.

یادداشت

این رساله که نامش بر دو طرف بسم الله الرحمن الرحيم به صورت «مجالس الاحباب و مهمانیه امیر مرحوم» ذکر شده است نوشته‌ای است از عبدالفتاح موسوی مراغه‌ای. ولی نام آن در خطبه رساله «مجلس الاحباب» آمده است و نباید درست

*. استاد پیشین دانشگاه.

باشد. از زمرة اغلاطی است که از کاتب سرزده است. طبعاً مجالس الاحباب مناسب ترست. موارد دیگر اغلاط را در حاشیة صفحات می توان دید. مؤلف بنابه نوشته خود عراق و خراسان و اکثر بلاد ایران را دیده بوده است. مهمانیه نام دیگری است که به این رساله داده شده است ولی در خطبه اشارتی بدان نیست.

در موضوع آداب مهمانی رساله مستقلى من نمی شناسم ولی البته در بعضی از کتب مربوط به قلمرو «آداب» و «اخلاق» فصولی بدان موضوع اختصاص دارد. از فواید اخص رساله اصطلاحات مربوط به طبخ و سفره و اغذیه است که فهرستی از آنها در پایان ملاحظه می فرمائید.

تألیف رساله را می باید مربوط به اواخر دوره پادشاهی محمدشاه قاجار منتسب دانست. ولی به هر حال پیش از سال ۱۲۷۴ تألیف شده است زیرا رساله نزهة الارواح همراه آن در تاریخ ۱۲۷۴ به کتابت رسیده است. دیگر از قرائن این است که در آن دوره جای خوردن در ایران میان اعیان مرسوم شده بود.

کتابت نسخه چندان مضبوط و منقح نیست. اشتباهات لفظی و املائی دارد. اهم آنها در حاشیه آورده شده و از آنها که نادیده گرفتنی بوده است در گذشته ام، مانند دلپزیر به جای دلپذیر.

این رساله در مجموعه ای قرار دارد متعلق به آقای محمدباقر ترقی (رقت) که عکسی از آن به من مرحمت کرد. این مجموعه اکنون به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تعلق گرفته است.

این مجموعه حاوی این رسائل است:

۱. مجالس الاحباب.
۲. نزهة الارواح در تصوف مورخ ۱۲۷۴.
۳. منظومه حکایت منصور حلاج بدین آغاز و انجام
بود منصوری عجب شوریده حال در ره توحید او را صد کمال

.....

احمد اینجا شد احدای مرد کار سرّ حق را با تو گفتم آشکار
از فاضل گرامی آقای علی اوجبی که رافع بعضی از اشکالات متن بودند سپاسگزارم.

لیدن، خرداد ۱۳۸۳
ایرج افشار

[متن]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نخستین لقمه مائده هر سخن و سخن نخستین لقمه هر مائده، حمد جناب اقدس ذوالجلال ولی النعم است که طبقات زرنگار گوهر نشان سبعة معلقه سپهر را از جنس طلا [ی] تحریر اختران چنان مرتب و مشحون ساخته که از حیث تعداد محاسب اوهام بیرون و افزون است. هر یکی را به نعمت خاص چنان لبریز و اختصاص داده که از احساس مدارک عامه عقول [و] ادراک حواس زاکیه فحول خارج و بیرون است. و نظر اختصار مجموعه افلاک مختلفه الادراک گوهر نگار سرپوش نه کنگره مرصع کار یک قاب قبولی شیلان در سر فراش قضا از آن به جلوه درآورده که تا گرسنه چشمان مجلس بندگی از مقام تمکین و آرام خود را به تحریک بی یقینی و تسویل شتاب زدگی و اضطراب گزینی به مهلکه مهلکه خیز «اذا مسه الشر جزوعا»^۱ بیفکنده در شبکه اضطراب «بئس المآب» گرفتار نگردند.

نعمه [۱^b] دلپذیر^۲ اطمینان بخش منطوق قدسی وثوق «و فی السماء رزقکم و ما توعدون» را به سمع اذعان ایشان رسانیده که تا در جریده «و هم یوقنون» و در خریطه «هم المفلحون» منخرط و منظم گردند.

افشرد روحانی لذت گروید نوش و چکیده ایمانی قوت سلسبیل همدوش که در سفره محمدت تالی مزعفر حمد صمدی و بدرقه لقمه شکرى احدی تواند بود.

۱. اصل: الشریکا جزوعا.

۲. دو آیه را به هم ممزوج کرده است.

۳. اصل: + بر.

درود غیر محدود و صلوات محدود نامحدود نبی کریم مخاطب «انک لعلی خلق عظیم» و ضیف لازم التکریم حریم قدس قاب قوسین و حبیب با تمکین است، یا این که علّت انبساط مائده نعمت و مناط بسط سمات موهبت وجود گرامی و ذات مقدس سامیش بوده، در ایام مخمصه و مجاعت و هنگام تنگدستی و ضیقت از پی تسکین لعبات جگر سوز گرسنگی دندان به جگر افشرد و چنگ مصابرت به عروه «لانیفصام لها و حبل متین» توکل و تحمل برده. سنگ به شکم و حی قوام مبارک خود بسته چنانچه به قلیلی که ظفر می یافتند ایثار به فقرا و ایتم و ارامل می نمودند، و نمک بی منقبت که بی چاشنی و آمیزش او دیک اسلام احدی به جوش نیامده، و نان فردی از تنور ایمان پخته بیرون نشده.

تحيه آل بی مثال [۲۸] و اصحاب حمیده خصال و زوجات حور امثال اوست که هر یک بفرده نمکدان خوان ملاحظت و واسطه عقد سلسله شفاعت و جماعت رستخیز اکبرند - صلی الله علیه و آله و صحبه و زوجاته المطهره.

اما بعد، بدان که باعث بر تلیق و تنمیق این رساله آن که جمعی از اعزّه و احباب «طوبی لهم و حسن مآب» ازین شوقمند ملاقات دوستان و آرزومند مصاحبت راستان دعوت به ضیافت می نمودند. چون اجابت این گونه مسئلت را در ظاهر راجح بل ارجح می دانست، مؤانست و معاشرت دوستان را به ملاحظه بعضی ملایمات [و] نظر به انتظام امور دینی و دنیوی ناجع بل انجع می شمرد، چون قبل ازین که هنوز در کالبد روزگار رمقی و حشاشه ای باقی بود بالغرض اگر عزیزی به تقلید عزیزان سلف و تتبع بزرگان گذشته به نوعی تتبع و تقلید می توانست که^۱ مرضی ارباب فتنه، که مرضی ارباب فتنه جحی و مقبول طبایع اصحاب هوش و ذکی گردد.

چون به علت مروردهور و انقلاب اوضاع و احوال اهل روزگار مابینه جلاباب^۲ استتار از میان آویخته سنن ارجمند سلف - روح الله روحهم - چنان متروک گشته که اگر چنانچه شمه ای از آن گلشن به مشام اهل این جزء زمان رسد موجب زکام [۲۵] و علّت سرسام دماغ رعونت فرجام ایشان خواهد بود، به تخصیص الآن چشمه زندگانی اصحاب سلف نوعی مندرس و مطموس گشته که اگر حضرات در جستجوی عین الحیات دوستی و معاشرت جوئی رخت تفحص به سرحد کلمات استقصا کشی،

۱. اصل: + مرضی ارباب فتنه. ۲. اصل: جلاباب.

قطره‌ای به مثابه آبروی مردم این عصر سر در گم غیر از سراب زلال مثال ایشان از جام انجام پخشی.

طرفه تر آن که اگر به مقتضای شیوه کریمانه که مدار سلف بر او بود به امور شایسته به مهمانی و میزبانی این روستاق منشان تنگ چشم اقدام نمایی و به اندک قواعد و لوازم ضیافت پرداخته در مقام تلقین روئے آب سرد چشاندن به مهمان و به کیفیت دادن یک لقمه نان از برای ارشادپردازی هرچند نظر به عدم استعداد ایشان لوزینه به خورد گاودادن و مزعفر عنبری به توبره خرنه‌اند است بعد از ملاحظه مکرمات چنین و حمیت چنان حمل بر اسراف و سفاهت خواهند نمود.

و اگر چنانچه به مقتضای اسباب تکلف و ملاحظه، ضابطه تعدیل و توسط را مرعی داشته باشی نسبت به خست و امساک داده در غایبانه به هزار قوشدلی رشتنه دراز نفسی را صرف شیرازه رساله سراسر [۳۴] اغتشاش غیبت و توییح خواهند [کرد]. دفعه دفعه به کفچه زبان از او یک دهان کوفته سخنان سرکوب از برای حرفهای نامرغوب به کاسه استماع مثل خود بی نمک خواهند ریخت و از قاورمه کوبه کنده و سفال سینئه پرکینه به فحوای حقانیت «ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه» از گوشت غیبت مسلمانان مملو و ذخیره^۱ زمستان دم سرد نفسی خود ساخته به چنگال معرفت تراش به گاودوش^۲ هریسه پزی حریشان آش بدمعاش انداخته، بلغوروار در دیگچه نمک به حرامی جوشند، در توییح و تزییع چون دسته هاون سیرکوبی فصل مشبعی در سرزنش کوشند. حاصل تطویل کلام و محصول تبدیل مقام آن که هر امری از امور بی دستورالعمل و بی ارشاد اوستاد کار کرده و آزموده موجب تزییع اوقات، مورث ندامت و آفات است. بناء علیه سیاح آفاق سرگردانی، پاشیده اوراق نسخه پریشانی عبدالفتاح الموسوی المراغه‌ای را با تیقن فقدان فایده و عدم عایده بنابر این که جولاهی به از بطالت است، زیرا که ازین سررشته به دست توان آوردن و آن جا سررشته از دست دادن است، به خاطر قاصر رسید که رساله‌ای [۳۵] درباب امور متعلقه به مهمانی و میزبانی و طریقه ضیافت رفتن، آنچه شنیده و در محافل کرام و اعزّه عراق و خراسان و آذربایجان و اکثر بلاد ایران دیده و آزموده در نظر استحسان شمرده تألیف [کند] و به نظر ثاقب احباب اولوالالباب رسانند.

۱. اصل: زخیره. ۲. اصل: گاوش.

لهذا این رساله [را] در عرض پنج روز مهما امکن به رشته تالیف جمع آوری نموده
مشمتمل بر یک مقدمه و هفت مجلس، مبنی بر چند غرّه، با هر اعزّه مکالمه شده و یک
خاتمه. بعد ترتیب، مجالس [را] مسمّی به مجلس الاحباب^۱ گردانید بدین دستور:
مقدمه در بیان سبب تالیف رساله، چنانکه سابقاً مذکور و مسطور شد.
مجلس اوّل در ترغیب و تحریض^۲ بر دعوت مهمان و اجابت آن و فواید مترتّب.
مجلس دویم در مذمت بخل و [مدح] احسان و ترک ضیافت و انقسام^۳ ضیافت.
مجلس سیّم مجلس علما و فضلا.
مجلس چهارم مجلس حکام و سلاطین و روّیّه جلوس و دخول و خروج بر مجلس
ایشان.

مجلس پنجم مجلس وزرا و ارباب قلم و ارباب مناصب.
مجلس ششم مجلس اعزّه و اهل ثروت.
مجلس هفتم مجلس اواسط ناس.
خاتمه در بیان احوالی که متعلّق به خود مهمان است.

مجلس اوّل

در رغبت و تحریض بر دعوت [۴^{هـ}] مهمان و اجابت آن
و بیان فواید و عواید اخروی و دنیوی و مائده گستری و ثوابها که بر او مترتّب
می شود و آیات و احادیث که درین باب نازل و وارد شده بسیار است. از آن جمله:

عزیز ملکوتی

در کتب احادیث مسطور و مزبور است که جناب خلّت قباب ابراهیم - علی نبینا و
علیه السلام - از جمله عادات حسنه و حالات مستحسنه او آن بود که بی حضور مهمان
آن محیی مراسم جود و احسان دست به مائده نمی گشودند. روزی که هنگام تضحی آن
حضرت بود احدی از اطراف قدم به ساحت فیض مساحت ملایک مظاف ننهاد و بر
مائده کثیر الفایده اش سایه دست مهمانی نیفتاده. آن حضرت بعد از ملاحظه اطراف و

۲. اصل: تحریض.

۱. اصل: کذا، مجالس الاحباب درست است.

۳. کذا، شاید: اقسام.

حواشی بی تحاشا بر پا خاسته^۱ به یافتن مهمان متلاشی گردید که در آن اثنا چون چشم غزالان وحشی شجر از دور به نظرش آمد تکاپو و جلو به جستجو و به جانب او انعطاف داده بعد از استعمال معلوم نمود که از زمره انسان و به جانب مقصود خود روان است. بعد از تکلیف حضور بر سر مائده اش نشاند.

بعد از آن که آن شخص به شرف جلوس پرنگار مائده فیض بارمأذون گردید خواست که آغاز چاشنی گیری طعمه نموده حضرت خلیل الرحمان (ع) از اطوار و کردار مهمان چنین استنباط [۴^b] فرمود و تفرّس نمود که مهمان معهود مجوس و به حباله مایوسی از فیض شفاعت جناب قدوس گرفتار است. چون شرکت کافر با انبیا ملائیم طبع مقدس حضرت خلیل الرحمان نیفتاده موجب تفرّش گردید. به او فرمودند که چون از عبده اهرمنی و مخالف کیش منی احد الشقیین را باید قبول نمایی: یا زَنّار را که سلسله شقاوت به گردن تو نهاده از گردن افکنی. اول از مائده وحدانیت بهره یاب و به تکلم شهادتین با اذعان شتاب نمایی و زَنّار از گردن گشایی. بعد از آن به مراسم ممالحه و موافقت من مبادرت نمایی. یا دست خبیثه خود را از مباشرت مائده رسالت ممنوع داشته از راهی که آمده ای باز گردی. آن گبر بنان به نان آن حضرت نرسانیده با دل منکر و جناح منخفص چون کبوتر رمیده به سوی آشیان مقصود در پرواز آمد.

چون این طرز سلوک - خلیل علیه السلام - ملائیم ذات اقدس احدیت نیفتاد فی الفور به توسط جبرئیل - علیه السلام - حضرت ایزد جلیل پیغام تنبیه ایهام و خطاب عتاب فرجام به حضرت خلیل به این گونه نمود که یا ابراهیم آن بنده ره گم کرده من چهل سال است که [۵^a] در مائده تفضّل من روزی مرا می خورد و در سفره انعام من پرورش یافته و غیر مرا می پرستید، مع هذا من روزی روزی او را قطع نکرده ام و از سر سفره رزق او را نرانده ام. یک هنگام به تکلیف تو بر سر مائده حاضر شد، نمکت را نچشیده به دورش راندی. زود او را بیاب و به معذرت او بشتاب. مبادا که به سیاست قهاریه من مبتلا گشته اسمت [را] از جریده اسامی انبیا محو گردانم.

حضرت خلیل بعد از استماع پیام ربّ جلیل و سفارش ایزد جمیل رو به بیابان نهاده آن شخص گبر را به صد عذر گویی و معذرت جویی [باز] گردانیده کیفیت معامله جبار السموات والارض را با خلیل و پیغمبر جلیل خود درباره گبری از دین بیگانه به او حالی

۱. اصل: خواسته.

کرد. آن گبر بعد از مشاهده ماجرای سبحانی با رسول عالیشان خود درباره بیگانگی از دین، فی الفور عرق انفعال از جبین آن گبر سعادت مآل ترشح نمودن گرفته به تلقین تأییدات لم یزلی و به ارشاد سعادت ازلی تلقی به شهادتین نموده به شرف اسلام فایز گردید. زبان را به حلیه شهادتین مزین و کاشانه دل را به انوار یقین روشن گردانید. [۵^b]

اعزّه

این نتیجه دوستی مهمان بود که از مظلّمه بیگانگی رها نموده و به روشنایی آشنایی به مرتبه ارجمند اسلام رسانیده، از قیودات مستحکم کفر و زندقه تخلص یافته در سلک احرار مسلمین منسلک گردیده. این نخل باسقی^۱ است که بی تحریک تحرک منایات ربّانی به دامن توفیق هر ناشایسته رو نیفشانند، و شهد فایقی است که بی سر انگشت التفات سبحانی به دماغ تأیید هر بی غسل و وضو نچشانند. اللهم احرسنا عن ارتکاب المعاصی والملاهی و ارنّا الاشیاء کماهی.

عزیز عرشی

و از آن جمله مروی و مأثور است که شخصی از کفره اعراب در حین غروب آفتاب و تواری خورشید عالم تاب در جلباب احتجاج وارد جناب رسالت مآب گردیده با اراده آن که آن شب مهمان مائده احسانش گردد. آن حضرت به امور مهمانی او مشغول [شده] و قیام نموده، آنچه در سرکار فیض آثار از اطعمه و اشربه محضری که داشت مقدار وافر پیش او گذاشت. آن شخص افراط در اکل و شرب چنان که قاعده منافقین و شیوه شکم پروران است نموده خود را چون خرس چند روز طعام ندیده ممتلی و به ابتلاء امتلاء مبتلا ساخت.

در اواخر شب درد شکم بر او عارض شده [۶a] تمامی اسباب و جامه خواب را مانند کیش خویش به اقیح و جهی ملوث و منجّس ساخت. قبل از آن که احدی از خدام بر کریاس رسالت اساس آمده مخبر و مطلع گردد و از انجاس آگاه شود از روی انفعال از آن فعال طریق اختفا پیمود و فرار نمود و در عرض مسافت و مرور به خاطر قباحتش خطور کرد که هیکلی از و فراموش شده در محل بیتوته مانده الجاء معاودت نمود.

۱. اصل: باسقی (اصلاح شد به مناسبت شهد فایقی).

چون به در سرای سیّد و سرور صدرنشین محفل آسری رسید مشاهده نمود که آن سرور و حبیب حیّ اکبر به نفس اطهر و دست مطهر خود بدون این که کسی را از خدام درگاه عرش اشتباه ملایک احترام مخبر سازد خود به تطهیر و تغسیل البسه متنجّسه متلوّثه، بی آن که اکراهی و عبوسی از آن شافع یوم العبوس مشاهده شود اشتغال دارد، و آن عرب بی ادب با آن همه غبادت جرب بعد از مشاهده حال بدین منوال و احساس وسعت حوصله آن سرور را بدین مقدار دانست که این گونه تحمّل غیر از ذات مقدّسه انبیا و بجز از نفوس کامله مقربان درگاه کبریا از احدی متمسّی نمی شود، فی الفور جبهه انکسار و انفعال به قدم سدره فرسای آن حبیب ذوالجلال سوده به لمعان نور [۶^b] ایمان دیده حقیقت دیده او منور گردیده به شرف اسلام فایز [شد] و به تلقی شهادتین مبادرت نمود.

مکالمه تشویقیّه

این فتح الباب غیبی را باعث، کوشیدن در ضیافت آن حلال المشکلات و فتّاح المعضلات بود که بی فاصله و امهال نتیجه اش رخ نمود. باید دانست که به علت قلت بضاعت متمسک گردیدن و فی الجمله پیرامون گسترش مائده احسان نگردیدن و به سبب اقدام بر این جلیل - الفیض رخت به همسایگی کریمان نکشیدن و نمک خود به احدی نچشیدن چون قفل و سواس و دل اشقی الناس در خود را به روی خلق بستن نهایت بی نمکی و نشانه اسفل الدرکی دارد، چنانچه مآثور و مشهور است.

عزیز علوی

شبی مهمان بی هنگامی وارد ساحت فیض موارد ملایک استراحت و نازل منزل قدسی محفل مجمع البحرین جود و سخا جناب فردوسی تراب علی المرتضی - علیه و آله الف تحیّة والتّنا - گردید. آن گنجور کنوز کونین غیر از یک نان جوین در سفره قناعت نداشت. به جناب معصومه الثقلین و مغضوبه الحقیقین و مغضوبه المتمرّدين فاطمة الزّهراء - علیها الصلوة و التّنا - اظهار فرمودند که من و تو به ضابطه قناعت ابصریم و شیوه مصابرت را ملکه خود [۷^a] ساخته ایم. باید حسنین - علیهما السلام - را در منام ایشان خوابانی تا درین قرص نان جوین با مهمان طریق شرکت مسلوک ندارند و من چنان می نمایم که مهمان سیر شود.

آن حبیبیه حبیب خدا، امتثال ولیّ ضوء الجلال قبول نموده آن سرور سفره را حاضر [کرد] و پیش از آن که به بسط مائده اقدام نماید به بهانه روشن نمودن چراغ که جاسوس اسرار و مهمانی و پنهانی آشکار ساز بود خاموش و پرده ظلمت را ستر مخدّره فاقه و روپوش ناموس قَلت طعام ساخته مائده را پیش مهمان مبسوط [ساخت] و خود در کمال انبساط به بهانه این که من هم در اکل با تو مراققت دارم دهن و لب مبارک خود را حرکت می‌داد تا مهمان چنان تصوّر نماید که آن جناب نیز در اکل مراققت می‌فرمایند. تا مهمان آن قرص نان را تماماً به مصرف رسانید.

ایماء ایماتیّه

اگر چه این گونه اطوار نظر به سایر کمالات نفسانیّه آن سرور عالی مقدار و سایر انبیاء کبار و ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - چندان نیست زیرا که از غیر ارباب عصمت نیز این گونه اطوار و این منابه رفتار بسیار دیده و شنیده شده است.

عزیز بدویّه و اعزّه هاشمیّه

از آن جهت در تاریخ معوّل الیها^[۷۵] و در سیر معتدّبها محرّر و مسطور است که روزی سبّین کریمین رسول التّقلین و مخدوم زاده خافقین حسنین - علیهما السلام - با ابن عمّ عالی مقدار خود عبدالله بن جعفر طیار - رضی الله عنه - که زوج معصومه مظلومه جناب زینب بنت امیرالمؤمنین (ع) بود در حینی که از مکه معظمه به مدینه منوره متبرکه معاودت می‌فرمودند چون به وادی از بوادی حجاز رسیدند حرارت سورت و شدت به هم رسانید و متوجّه به هر طرف بودند که از دور سیاه خیمه‌ای منظور به نظر ایشان گردیده عنان توجّه به سوی خیمه انعطاف داده، در خیمه بیوه‌زنی به نظر آورده که تنها در خیمه نشسته.

گفتند: ای بانوی دشت، آیا مهمان را خواهانی. آن پیره‌زن بعد از مشاهده در نظر، از سیمای ایشان فرّ سیادت و بزرگواری تفرّس نموده بر پا خاسته عرض کرد «مرحبا بکم یا ساداتی. اهلاً و سهلاً بکم». بعد از ترحیب و تسهیل، حضرت عالی درجات نزول و اجلال فرموده و به استراحت مشغول گردیدند. آن پیره‌زن از جنس مأكولات که قابل

۱. اصل: مهلاً.

ضیافت [۸^a] چنین مهمانان باشد پیش از میش دوشیدن که معیشت ایشان به شیر او می‌گذشت [و] در کنارخیمه بسته بودند همان میش را ذبح [کرده] و بعضی چوبهای خیمه را شکافته در کمال استعجال^۱ بریانی ترتیب می‌داد که در این وقت شوهر آن زن که از پی تحصیل نفقه و شکار به صحرا رفته بود غافل از این که همای اوج سعادت و سه شاهباز فضای فتوت و شرافت به دام او افتاده از صحرا مراجعت نمود.

چون نظرش بر آن شمع عالیشان نور افشان شبستان رسالت و ولایت افتاد به فراست دریافت که سه گوهر گرانمایه از کان مجد و اعتلاند. بعد از تسهیل و ترحیب ایشان به پیشِ زوجهٔ خود رفته آهسته به عنوان نجوی به او اظهار نمود که مدار ما در این فیفاء^۲ افتار به شیر این میش بود. بعدالبیوم درین بیداء بیغاره چه چاره خواهیم نمود. زن گفت دل قوی دار، غم مخور که ایزد - عزوجل - متکفل روزی جمع مخلوقات است. برو در دلجویی مهمانان عزیز باش تا بریان را حاضر سازم.

الحاصل مهمانان لازم الاعزاز بعد از استراحت قیلوله و ادای نماز متوجه صرف اکل [۸^b] بریان آن زن سخا پرداز شده، بعد از اتمام اکل و تقدیم شکر رزاق بی نیاز، رخت رحلت به مطیئهٔ مسافرت بسته مشتی زر سرخ در عوض تصدیع ضیافت بر ایشان دادند و ایشان در قبول نمودن عطیهٔ ابا و امتناع نمودند. چون ابا و امتناع به سرحد مکابره رسید حضرت دانستند که در قبول نمودن زر مجد و مقرّند در حین روانه شدن فرمودند که اگر به مدینه الرسول بیایید خانهٔ^۳ علی بن ابیطالب را استفسار نمایند تا تجدید عهد به عمل آمده ما نیز به شما مهمانی کنیم.

بعد از چند وقت روزی حضرت مجتبی (ع) سواره با کوبه و جاه و جلال از کوچه‌های مدینه طیبه عبور می‌فرمودند، همان شخص را که در بادیهٔ حجاز مهمانش شده بودند به نظر آوردند که پشتهٔ خاری در دوش دارد، شناختند. عنان التفات کشیده فرمودند که تو همان شخص نیستی که در بادیهٔ حجاز مرا و برادرم و ابن عم مرا مهمان نمودی. عرض کرد بلی جعلت فداک. فرمود که چون پشتهٔ خار را فروختی پیش ما بیا. آن شخص چون پشتهٔ خار را فروخته [۹^a] نفقهٔ عیال خود را مهیا نمود. به او تسلیم [کرد] و خود عازم عتبه بوسی رابع آل عبا و شافع روز جزا گردید.

چون به شرف اذن دخول مجلس قدس مؤانس و به تقبیل گوشهٔ بساط امامت و سید

۱. اصل: استعمال.

۲. اصل: فیفار.

۳. اصل: و به خانه.

ولایت رتبه اختصاص یافت آن حضرت تفقد مالا کلام نسبت به او به عمل آورده بعد از لوازم تفقد و پرسش احوال دل او را به بذل و انعام ده هزار اشرفی صیرفی و ده هزار گوسفند مع چوپان خورسند نمود. فی الفور تسلیم اعرابی کرده بعد از آن فرمودند که به خدمت برادر والا گوهرم رفته که شاید او نیز درباره تو مکرمتی فرماید.

آن اعرابی چون [به ورود] مجلس خلد آیین خامس اصحاب کمال شرف اذن [دخول] حاصل نمود آن سرور تفقد مالا کلام درباره او مبذول فرموده بعد از طی بساط تفقد و نشر طومار تفضل ده هزار اشرفی صیرفی و ده هزار گوسفند مثل برادر حمید سیرش به او دادند. چون اعرابی با دل مسرور از سدره عالی امامت مرخص شد حضرت امام حسین - علیه السلام - به او فرمودند که برو به پیش بنی عم گرامیم تا او نیز فی - الجملة چیزی به تو انعام فرماید.

چون اعرابی به خدمت [۹۵] شریف عبدالله بن جعفر طیار رسیده از کیفیت انعام پسران عمش مخبر شد به اعرابی فرمود من با آن امامین مساوی و برابر نیستم که من هم مثل ایشان با تو طریق بذل مسلوک دارم. نهایت من هم آن ده هزار اشرفی یک کم و از ده هزار گوسفند به یک کم به تو دادم. آنچه به زبان به اعرابی فرمودند غلامانش اشرفیها و گوسفندها را با چوپان فی الفور تسلیم اعرابی نمودند. اعرابی بعد از اخذ عطایای بسیار و مطایای بی شمار از اشرفی گرانبار از خدمت ایشان بیرون آمده چون به مجمعی انبوه و به هر گروه پژوه^۱ در میان مهاجر [و] انصار که می رسید به نشر محمدمت محمد و آل او زبان گشوده می گفت کیست مثل من که دیروز فقر^۲ فقرای بادیه های حجاز بودم امروز غنی ترین اهالی وادی حجاز گشته ام.

مکالمه حقانیّه

پس معلوم شد که حصول ثروت اعرابی و وفور مکتنتش نتیجه آن ضیافت بود که اثرش به این سرعت گشایش و به این کثرت غنا و بخشش^۳ عاید روزگار و موجب افتخار او گردید.

ای عزیز، در مقام کوتاه اندیشی و در مرحله قصور کیشی تصوّر نباید نمود و نباید پنداشت که ضیافت و افشای [۱۰^۹] نعمت بر کسی باید کرد که از بزرگان والا گهر و یا با

۱. اصل: پژد.

۲. اصل: فقر.

۳. اصل: بخش.

خود برابر و یا از خود کمتر از نوع بشر باشد. حقیقت نه چنین و مقصود نه این و مطلب نه در همین است که تضمین ضیافت مرفواید و عواید را مختص به ضیافت افراد بشر نیست، بلکه اگر وقتی از اوقات متکفل رزق ذی حیاتی گردی اعم از این که انسان یا از وحش و طیور و سایر حیوانات عجمیه، حتی اگر سگی باشد که از جنس حیوانات است یک قرص نان یا کسره ردیه باشد که به او سدّ جوع تواند نمود.

و متیقن و آماده باش که نقشبند نگارخانه حسن مکافات دهر و صورت پرداز چهره افراد کاینات در مقام مجازات حسن عمل ترا در اثنای طیّ پهن دشت زندگانی که از شدت تعطش و تشنگی تفسیده زبان و خشکیده لبان، العطش گویان، مأیوس من کلّ جهات به خود فرومانی به صورت زلال سلسبیل مثال و در مثال جرعه کوثر تمثال قدح قدح به تو خواهد پیمود، و عقد مکاره ترا که در عقده شدت تعویق افتاده باشد به انامل عنایت و سرانگشت کفایت خواهد گشود.

چنانکه عزیز من الأبرار و عشیق من الأخیار در تواریخ و سیر مسطور و مزبور است که روزی عبدالله بن جعفر طیار - رضی الله عنه - از جهت تفرّج در متنزهات و نخلستان مدینه به سیر و تفنّن مشغول بود. دید که غلام سیاهی به آبیاری نخلستان اشتغال دارد و در اثنای آبیاری بنا بر ماندگی کار را بر کنار و سفره نان را در کنار گذاشت که فی الجمله تسدید سدّ یا جوج و مأجوج جوع و تشنگی نماید که در این وقت هنوز دست بر ملاعبه و ملباسه خط و خال روح بخش عروس نان جان توأمان نیاورده و لب بر لب آشنا نکرده از تیه بیابان سگ لاغری، نحیف پیکری که مشرّح روزگار کالبد هیولائی او را به تحریر کلک رهنمائی از جهت تشریح امراض بنی نوع او نگاشته، و پرده از روی جسم عنصرانی او چنان برداشته که غیر از حرکت طبیعی در قالب تشخیص او چیزی نگذاشته بود، و به صد مشقت مالا کلام خود را به پیش [غلام رسانید]، آن غلام بعد از مشاهده گسستگی طاقت و فقدان استطاعت او را بر قیام رأفت و ترحم بر آن واجب الأطعام نموده سه نان که در سفره داشت یکی را به پیش آن حیوان دلریش مبتلا به صد تشویش گذاشته. آن حیوان نیم مرده در اوّل [۱۱^ق] وهله او را نخائیده فرو برده باز به لسان حال که از زبان جسم لاغری بی سامانش مسموع می شد فریاد «هل من مزید» می نمود و به تبصیص^۱ و دم افشانی برخاست. غلام سخاوت فرجام یک نان دیگر حطب جهنّم

۱. به همان معنای «موس موس».

۲. اصل: خواست.

معدۀ جگر سوز او نمود. باز آن سگ صفت سگیت خود را از دست نداده به لابه و تملق ایستاده نان سیمین را نیز به اظهار قباله شدت جوع و صدق شهادت شهود اعضای متفاصله و متفارقة خود به صیغه ملکیت به تصرف معده و خزینۀ هاضمه سپرد. و آن غلام بنان به نان غیر از وقت انعام نرسانیده سفره را به کمر و کمر را به کار بسته متوجه آبیاری گردید.

عبدالله بعد از مشاهده حال از آن غلام سخاکیش به این گونه احوال تفتیش نموده که هر سه نان را که ایثار به سگ نمودی، دیگر به نان دیگر گمان داری که مدار به او گذاری و از مدینه تا این جا دو فرسخ می شود. چگونه به مجاعت و بی نانی شکیبایی توانی. غلام سعادت انجام عرض کرد که یا سیدی من غلام یکی از اخیار بزرگان انصارم و خلیفه سه روز نان من بود که به من داده بود و مرا به آبیاری این مزرعه و نخلستان فرستاده. دیدم که این [۱۱^b] سگ آواره که بسیار مشقت درین بیابان بی پایان کشیده تا خود را به همچو من مشتری نقد گستری رسانیده تا متاع حیات بین الاشفاق او را از دست مرگ خریداری نمایم و از چنگ اجل بی محل وارهانم. اگر از این مهلکه او را خلاصی کامل نبخشم باز به وتیره سابق مشقت بر او لاحق خواهد بود و تحمل بر مشقت فقدان طعام و انطوا در این قلیل ایام چندان بر من دشوار نیست که این حیوان بی زبان را مقضی المرام نشده در سرکشتگی و در خون دل آغشتگی گذارم. کار من سهل است. باز بعد از سه روز اتمام امور مرجوعه چون مرغ دست آموز به آشیانه [و] خانه آقای خود رفته خود را سیر و آرام پذیر می سازم.

عبدالله بعد از استماع این مقال صاف از سر انصاف گفت ای غلام من در میان صناید قبایل عرب از زمره مهاجر و انصار غیر از اهل بیت نبوت - صلی الله علیهما - اسخی واجود از خود گمان نداشتم. اکنون دانستم که تو از من در بذل و احسان و ایثار نعمت به مهمان سخی تری. بعد از آن به غلام فرمود که در رکاب من بیا و خانه آقای خود را به من بنما. غلام امتثال [۱۲^a] امر او نمود به درخانه آقای خود رسید. به اندرون رفته آقای خود را از توقف عبدالله مطلع ساخت.

چون صاحب خانه بیرون آمد نظرش بر عبدالله افتاد عرض کرد که ای سید جلیل القدر علا تبار چرا کاشانه این مخلص فدوی را به حضور موفور السرور خود مزین نمی فرمایی، چنانچه بر فیض نزول مرحمت شمول جناب عالی مانعی بوده و بر تصدیع تشریف به اندرون عایقی باشد باری اعلام فرمائید که تا در انجام هرگونه مرا می که

باشد منت بر جان نهاده اقدام بر آن سعی مجهود مبذول نمایم. عبدالله حرکات غلام را جمله به او نقل نموده بعد از آن گفت که همین ملتمس مقصود است که این غلام را با آن صیغه که داری به قیمت موافق خواهش خویش به من در معرض بیع آوری. آن شخص عرض کرد یابن عم رسول الله بنده را چه حد آن که با وجود شما خود را در متصرفات خود مالک دانم. طریقه عنایت آن که اول بنده را در سلک جماعت غلامان عتبه داخل و منتظم و فرحناک گردانی و درین نصرت خارج و آبی ندانی. بعد از آن هر دو سررشته این عقله^۲ به دست اختیار شماست. [۱۲^b]

عبدالله گفت مقصود منحصر در بیع ملک و غلام است به شرط رضا و حسن رغبت. پس انصاری گفت چون از بدو زمن نبوت الی الآن اجتماع قبیله انصار از ذواللحیان گرفته الی نقبه الحدود ایشان همیشه بر محبت شما اهل بیت رسالت بوده و از نصرت خارج نبرده ایم، الحال موافق «العبد و مافی یده لمولاه» هر حکم که فرمایی مقبول و هر ملتسم که نمایید مبذول است.

عبدالله به قیمت اعلی غلام را و ملک را به بیع و به تصرف مالکانه خود آورده بعدها غلام را به خلعت عتیق ممتاز و به افسر آزادی مفتخر و سرافراز فرموده آن ملک را به طریقه عطیه به او وا گذاشته و مخدره ای عقیفه از کنیزان حرم نیز به او بخشیده، مسکن و اثاث البیت به حال او منظم و در سلک احرار منتظم ساخت.

مکالمه اذعائیه

پس ازین نقل و مقوله آن معلوم می شود که فتح باب سخا و ضیافت و احیاء مراسم دعوت و مائده گستری از سنن ابرار و شیوه مرضیه احرار است، متضمن بسیاری از حصول مطالب و امانی و وصول به مقاصد دو جهانی است. بلکه شعبه ای از شعب نبوت [۱۳^a] و ولایت است، زیرا که بذل نعمت و اقدام بر ضیافت و اطعام شعبه ای از سخا و جود است. شعبه ای از فتوت است.

و فتوت و جوانمردی مرتبه عظمی و موهبت کبری است که اختصاص به خلیل الرحمن (ع) و به حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - و به جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین - علیه السلام - علی بن ابی طالب دارد. حدیث «انا الفتی ابن الفتی اخ الفتی»

۱. اصل: کذا.

۲. اصل: کذا، شاید: عقيله.

شاهد این مدّعاست و فتی یقال له ابراهیم، و «لافتی الأعلى لا سیف الا ذوالفقار» دلیل دیگر.

هرچند این سه بزرگوار عالی مقدار بالذات به این منصب اختصاص یافته احدی [را] بر ایشان در این صفت طریقه مشارکت مسدود است، اما سایر را به تکسب و تعمل مقدور می شود که به سبب بلکه خود نمودن شیوه سخا و بذل نعمت نسبت فی الجمله به این کرام به هم رسانیده از قبیل «تخلّقوا باخلاق الله» در این صفت نیز متصّف به صفت انبیا و اوصیا باشد.

پس هرگاه کسی به بذل نعمت و رغبت به ضیافت اشتغال نموده رفته رفته این عادت خوب و شیوه مرغوب را عادت مستمّری خود سازد یقین که از جمله حمله قوایم سریر عالی مقام [۱۳۵] به فتوت گردیده اسمش را ثبت طرازان دفتر اسخیا و اجودین ذروه کرام و محسنین تالی اسامی سامیه محبّین ثبت خواهند نمود.

از آیات فرقانی که متضمّن این معانی است به اندک تتبّع و تفاسیر معتبره و آیات مفسّره چهره شاهد مدّعا و عرائس «مقصورات فی الخیام» این ادّعا را به اطوار متنوّعه بی ممانعت حجاب و نقاب مشاهده می توان نمودن، و احادیث معتبره درین باب که نازل منزله نصوص قرآنی، بلکه مبین آنها اند افزون از اوست که مشاطه کلک استقصاظره مرغوله آن شواهد روحانیّه ایمانیّه را به مداد مشکین سواد عنبر سایبی و عبیر افشانی نماید. تیمناً چند حدیث [را] به انظار ثاقبه اولو الالباب و الأبصار در معرض اشتها به جلوه می آورد.

عزیز نبوی

از آن جمله در احادیث نبویّه وارد شده که هرگاه مهمانی می آید با روزی خود می آید. چون طعام خورد حق - سبحانه و تعالی - گناهان صاحب خانه را می آمرزد. چون بیرون می رود گناه او را و گناه عیالش را می برد.

عزیز علوی

و هم چنین از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که هرکس صدای مهمان شنود به او شاد شود، گناهایش آمرزیده [۱۴۳] می شود، اگرچه زمین و آسمان را پر کرده باشد. و از حضرت سید انبیا - صلی الله علیه و آله - منقول است که هرخانه که مهمان به آن خانه نمی رود ملائکه به آن خانه نمی رود.

عزیز صادقی

و از جناب مسدّ صادق آل محمد - علیه السلم - منقول است که اگر کسی هزار درم صرف طعام کند و مؤمنین ازو بخورند اسراف نکرده است.
و ایضاً از آن سرور متّقیان مروی شده که از حقوق واجبی مؤمن آن است که اگر او را بر ضیافت طلبند قبول کند.

عزیز مصطفوی

از خدّام جناب رسالت مآب (ص) منقول است که فرمود وصیّت می‌کنم حاضران را و غایبان امت خود را که دعوت مسلمان را قبول کند به ضیافت، اگر چه پنج میل راه باشد. میل ثلث فرسخ است.
و ایضاً فرمود که بدترین عجزها آن است که شخصی برادرش را به طعامی خواهد و او قبول نکند.
و ایضاً مروی است که فرموده «لو دعیت الی الکراع للکراع لاجبت»، یعنی هرگاه خوانده شوم سوی کراع که قریه‌ای است در دو فرسخی مدینه طیبیه از جهت گله گوسفند، هر آینه اجابت دعوت می‌نمایم.

مجلس دویم

در مذمت بخل و خست و ترک ضیافت و مدح [۱۴b] بذل نعمت و اقسام ضیافت
برچند قسم حکایات حادثه قریبه الوقوع

باید دانست که هر یکی از میزبان و مهمان بنا بر انشعاب طریقه ضیافت و مائده گستری به شعب متخالف از مقام مخوضت و تحقیقیت بیرون است، بلکه به انضمام قیودات و تلبّس به یکی [از] البسه احکام خمسه استنکاف از اطلاق یافته، منقسم بر پنج قسم و مفنن به فنون عدیده می‌گردد. زیرا که گاهی می‌شود که دعوت با اجابت یا کلیهما معاً منشأ مفاسد عظیمه و مصدر مکاید عقیمه گردد. پس بنا بر تصوّر امکان وقوع فتن، لامحاله مستدعی تعرّی از اطلاق و متلبّس به یکی از احکام مسطوره خواهد [بود].
امّا وجوب دعوت مرضیین احباب وقتی است که متضمّن صلّه رحم یا تسکین فتنه عام الضّرربین الأنام یا میانّه دونفر که بدون اجتماع جمع خاصّ، انظفا و تسکین نپذیرد و شاهد مدّعا در صفحه وقوع صورت نگیرد. یا این که چنانچه اقدام برین جمعیت نکند

ضرر جانی و عرضی و مالی بر او و غیر او رسد، و هم چنین [۱۵^ق] سایر مواد و مواقع اتفاقیه که هر شخص به حال خود اعرف^۱ از دیگران است و وجوب اجابت نیز به تفصیل مسطور است.

اما دعوت حرام، شقوق و انحاء بسیار دارد. از آن جمله ترتب مفسده است بر آن اجتماع، یا عدم رضای ابوین یا تیقن ضرر بر غیر، یا در احیان ضیقیت معیشت و انفاق نفقه چندین وقت عیال را در اجنبی در صورت تجاوز از حد اعتدال، یا در حین تراکب دیوان واجبه الأداء و تقاضای ارباب آن، یا از برای ریا و سمعه که مطلقاً غرض صحیح شرعی به او محمل نتوان قرار داد، یا از جهت حصول جاه و آبرو در پیش حکام جور^۲، یا وقوع لهو و لعب، یا ارتکاب معصیتی از معاصی الهی در آن مجلس از قبیل قمار نرد و شطرنج و گنجفه و نواخت ادوات طرب یا حبس حقوق الهی از زکوة و خمس و غیرها و سایر ما شأنه بها، المرء اعرف بحاله.

و اما اجابت حرام به دستور مزبور مع الزواید. مثلاً حرمت مأكولات و مشروبات صاحب دعوت، یا حصول یقین، یا موجب هتک حرمت، یا تهمت، یا متیقن ملامتی [۱۵^ب] و مناهی باشد، یا عدم رضاء والدین، یا موجب ترک واجبی از واجبات می گردد. بنابر آنکه، مقدمه واجب واجب است و قس علیها غیرها، چون طرفین احکام که وجوب و حرمت است و غرض از توضیح و بسط آنهاست، فی الجمله تلمجی بر آنها شود اواسط که مستحب و مکروه و مباح باشد به مقایسه معلوم می شود. مثل آسیابی است که به آب رجحان و مرجوحیت و تخری عن کلّیهما و در آن می باید، احتیاج به تجشم تحریر و تقریر ندارد.

پس باید دانست که باذل نعمت و باسط مائده ضیافت بیش از دو نوع نیست: یا از جمله اسخیا و کرام و یا از جمله خزفات بخل و خست رشح و لثامت خسران فرجام است. و هر دو فرقه متضادین متباینین را به علامات و امارات مختصه به هر یکی توان امتیاز داد. اگرچه بعضی عیار کرداران کم عیار هستند که در دارالضرب تجربه قلب ناصره خاسره خود به اندک آزمایش در نمایش ظاهر نمی سازند. اما صیرفیان صاحب ادراک چارسوق هوشمندی که محک امتحان در بغل دل و دیده دارند ایشان را به تفرّس ذاتی در می یابند. [۱۶^ق]

۱. اصل: اعراف.

۲. اصل: جود.

غرض آن که بخل و خست و لثامت که از اخس^۱ اوصاف ذمیمه مهلهکه است متصف به آنها از رضای عزوجل دور و از محافل کرام عالی مقام و از مجالس اسخیای سعادت انما مطرود و مهجور است. چنین کسی نه دوستی با خدا و نه راستی با خلق دارد. با چنین کسی زینهار هرگز [سفره] ممالحه و بساط مودت میفکن. زیرا که دنیاپرست در انجام دیده از اصطناعات تو پوشیده به چیز قلیلت می فروشد، خصوصاً [به] ماده ای که ملابسته شیطنت و خبثی و نّامی و جهل که سرمایه کلّ بدنامی است متلبس باشد، هر یکی علت مستقله رذالت اوست. و اگر اوصاف ذمیمه دیگر که در علم قیافه مقرر است علاوه ثانوی بر ماده مزبوره گردد احتراز از مجالست و اجتناب از مجالست او به سر حدّ و خوب می رسد.

غرض دیگر آن شخص بخیل و لثیم اگر چه به مدلول «و کوکب النّحس یسقی الأرض احیا مثل طریقه» و عقرب که موجب بارندگی می شود به بارش و ریزش خیزد، در نکبت سرای خود را چون قفل گم گشته کلید مورانه^۲ خورده که جز به ضرب پتک آهنگران به هزار ابرام و انمی شد به روی [۱۶^b] جمعی سست طالع گشاید، و دستارخوان میشوم خود را که مدتی صندوق پوش مقبره یزید و از زواید کفن خالد بن ولید بوده به پیش مهمان سیر از جان گسترده. قطع نظر از این که موجب قساوت قلب و باعث هیضه و امتلا و قولنج و هزار گونه رنج و تعب خواهد بود هر وقتی از اوقات به تذکر نعمت لازم الشّامت خود چون خار که بر سر دیوار زنده به سرزنش بیچاره مهمانان خواهد پرداخت.

و اکثر این قبیل عزیزان و زمره ارباب ثروت ارزان خر و ارزن خور غذا کسکلک^۳ و بنکداران گندم نما و جو فروش بی نمک مشاهده می شود. شاهد این مقال نقل مشهور است.

عزیز متمول

که شخصی کاسبی قلیل البضاعه در جوار توانگر مالدار کثیر الاستطاعه مسکن داشت و هر روز آنچه از موضع اکتساب به حیطة تحصیل می آورد صرف معیشت عیال در کمال رفاه بال و به رفته احوال پیوسته زندگانی می نمود، همیشه دود مطبخش به

۱. اصل: احسن.

۲. اصل: کذا به جای موربانه.

۳. کذا. شاید کشکک

فلک اثیر صعود می نمود و چند نفر از اقارب و اجانب به سر سفره خود می نشانده به صحبت و عشرت مشغول می بود و اوقات را چنین [۱۷^a] می گذرانید.

و همسایه وافر مایه در خانه خود را چون قفل و سواس که مختص به نام خود ساخته و به روی سایناس گشایش نمی پذیرفت و علی الدوام مسدود می داشت، چنانچه در سرکارش یک درم گوشت پخته می شد. یک شب به گوشت و یک شب به شوربا و یک شب به استخوان او آسایش [و] قناعت می کرد.

یک شب مخدّره محرومه این متمول در اخراجات متأمل، در مقام اظهار خجالت از اکثار اخراجات وافر و اسراف در تنعمات متکاثره او گفت که سبب چه باشد که این همسایه بی مایه ما هر شب به آن قلت مؤنّه و فقدان مکنّت و ثروت به تعیّش و تفنّن در نعمت مشغول [است] و ما مطلقاً به غیر از آب شوربای غیر معقول پیرامون قلبی از نعمت سهل الحصول نمی گردیم و روزها در تک و دو و شبها به محاسبه مطالبات و تفتیح^۲ سررشته معاملات مشغولی و بهره ای از این همه اندوخته خود نمی بری و به غیر راه تقطیر و تنگی معاش نمی رسی و بجز از حسرت و اندوه از این مال انبوه نمی بری.

تاجر در جواب ماهر، دانست که بی برهان قاطع لقمه سکوت در دهان پرشکوه زوجه ناقانع خود نمی تواند نهاد. لاجرم دهان همیان گشاده [۱۷^b] مشت زری در خریطه ای گذاشته به زوجه خود داد و گفت همین زر را از دیوار همسایه به جایی که رهگذر آن بی مایه باشد بینداز و مرا از شغل ملاحظه دفتر معطل مساز که جواب با صواب ترا همسایه به لسان حال خواهد داد و این عقده را برای تو او خواهد گشاد. و زن خریطه زر را به نحوی که شوهرش مقرّر ساخت به رهگذر مرد همسایه انداخت، چون ایام قلبی ازین مقدمه منقضی شد زوجه تاجر هر چند گوش به خانه همسایه و خاطر بر تفتیش کیفیت وضع آن شخص بی مایه نهاد به هیچوجه صدای جوش و خروش که سابقاً استماع می نمود به گوشش نیامده خانه همسایه را چون قبرستان غربا عاری از رونق و خالی از نظام و نسق سابق یافت. آواز دمسازی و بوی نعمتی به گوش و مشامش نمی رسید. زن تاجر در تحیّر افتاده حقیقت این رمز را از شوهر خود استفسار نمود.

تاجر به زوجه خود چنین خطاب نمود که چون تو تجربه کار نبودی از آن جهت در

۲. کذا، شاید: تفتیح.

۱. اصل: بی.

خطاب و عتاب امر تو که با من مسلوک داشتنی معذورت داشتم و جواب ترا زبان حال همسایه گذاشتم و حواله به تقریر تغییر [۱۸^a] اسلوب معیشت این مرد بی مایه کردم. دانسته باش که وفور مال و توفیر در فزونی اموال امثال ما اهل ثروت در امساک از تنعم و مراعات شیوه خست ولوم است. بدون مراعات این دو امر عسرت، ثروت و مکنت صورت پذیر نشود.

بنای تنعم و ترفیه که این همسایه بی مایه فرومایه گذاشته سببش آن بود که این شخص هرچه که تحصیل می نمود همان روز به مصرف می رسانید. زیاده از وجه ضرورت نمی ماند که به تدارک و خیال افزون و توفیر نمودن او خیزد. اکنون که چند قراضه‌ای من حیث لایحتساب به دستش افتاده در آن خیال و مشق است که ما هستیم و بنای امور زندگانی خود را از یمن همسایگی ما که طلسم اعظم است [و] محرومی از نعمت است بر صرفه و غبطه گذاشته و اطوار سابقه خود را که بهشت نقد وقت او بود فراموش کرده.

زن گفت ای مدبر مغبون، و ای متفکر به خطا مقرون، و ای مدبر از سلسله عافیت بیرون گیرم که گنج از حد و قیاس افزون و کنوز فرو رفته قارون از تو باشد. چون چاشنی تمتع از او نگیری و صورت رفاه و استلذاذ از او نپذیری با این همه وزر و وبال [۱۸^b] و مظلّمه لازم النکال چه فایده به حال و چه عایده به مال تو خواهد شد. بیش ازین نیست که در دنیا محروم و مطعون و در عقبی مجرم و مغبون خواهی ماند.

مکالمه عقلانیّه

غرض از تبیین این مقام و تذییل^۱ این کلام آن است که کسی باید آن قدر تعقل نماید که طریقه بخل ورزیدن آن راه نیست که مسلوک عقلا و ارباب خرد گردد، و رذیله خست آن امر خسیسه نیست که معمول اصحاب حجبی و شیوه ارباب نهی شده باشد، بلکه عادت سفها و حمقا و سنت عبده اصنام و اهل جهالت^۲ است.

از احادیث صحیحه معلوم می شود که بخیل را مسکنی در روّضات بهشت ولئیم را مقامی در غرفات فردوس عنبر سرشت نیست. هرچند سالک سلک عبادت و ناهج مناہج عبودیت باشد مشرک، و بخیل در عرصه فاقد التظلیل محشر کلیل و ضجیح و

۱. اصل: تذبیل. ۲. اصل: + داده.

عویل در یک مقام و در یک درجه ابراز محشور و ذلیل و در ویل بثور طویل سهیم و شریک و علیل هم خواهند بود، هرچند ظاهراً در سلک مسلمین منسلک باشد. و سخی در همه جا [۱۹^a] نبیل و خلیل و نزیل و در نزد کافه برایا اگر هم^۱ تنگدست باشد عزیز و جلیل و جمیل و از ارباب تبجیل است. و بخیل و لئیم در همه جا اگر چه صاحب گنج فارون است ضعیف و ذلیل و رذیل و کبیل و برتون^۲ خواهد بود.

عزیز لیس بعزیز

مؤید این مقال است آنچه حقیر خود از متولی^۳ آستانه متبرکه دارالارشاد اردبیل که عزیز مقبول بود شنیده که شخصی از اوساط الناس اردبیل که فی الجمله مکتبی داشت به دهی [که] از دهات دارالارشاد اردبیل بود از جهت معامله تردّد می نمود. همیشه در حین ورود به آن ده به خانه شخصی از اهالی آن ده نزول می نمود و تا رفع و رجوع و انجام امور خود در خانه او می بود. از راه خجالت پیوسته آن شخص صاحب منزل می گفت که چه تواند بود شما هم از جهت تمشیت بعضی امور متعلقه به شهر ما آئید که ما هم آنچه از دست برآید در خدمتگذاری توانیم کوشید.

بعد از مدتهای متمادی آن شخص را امری باعث شد که به شهر آید و قرضی نیز که در ذمه شخص دیگر داشت او را هم بازیافت نماید. [۱۹^b] پیش خود چنین قرار داد که اوّل وهله به خانه مدیون رفته که هم باعث سرعت ادای حق می شود و هم آن شخص خانه خواه خود آمده تکلیف به مهمانی نماید. چون داخل اردبیل شد بعد از استفسار خانه مدیون به کوچه ای نشان دادند. همان شخص آشنای قدیم که بارها تکلیف شهر آمدن او می نمود از برابر می آمد. پیش از آن که مرد دهی او را ببیند و شناسد او مرد دهی را دیده و شناخت. چنان پنداشت که او را می طلبد [و] در پرسش بیت الشرف اوست. رو به عقب کرده که مبادا او را شناسد. رجع القهقراء رو به سمت مخالف کرده شروع به گریختن نمود.

آن شخص دهی هم به تصوّر این که همان مدیون اوست که از بیم مطالبه طلب می گریزد، محصل وار که از پی محبوس از دست جسته دوسواره سر در پی او گذاشته که

۱. اصل: همه.

۲. کذا، شاید بر تن به معنی متکبر و مغرور.

۳. اصل: متوفی.

شاید او را دستگیر نموده استیفای حق خود نماید. چون شخص اردبیلی را متیقن شد که از دستش رهایی و خلاصی نخواهد یافت و کمال خجلت زدگی و شرمساری بر او [۲۰^a] حاصل خواهد شد در اثنای فرار دیواری به برابری آمد، ملجأ شد که خود را آن طرف دیوار اندازد [و] به سبب ممانعت دیوار خود را ازین تهلکه مستخلص سازد. از قضا و مخالفت تقدیر با تدبیر همین صعود پاره‌ای بزرگ شیشه شکسته که قدیماً در لای دیوار مانده و در تقطیع کم از الماس نبود به صورت و صفحه رخسارش بر خورده از اسفل زنجش تا برو و بنا گوش بریده، ابرو را از آبرو انداخته و چشم را که دیدن تاب مهمان نداشت شکافته از نور عاطل ساخته، دو دندان را از بیخ انداخته به رشحات خون به پوشیدن عیب از روی که به زعفران مالی هندوی بخل آرایش یافته بود پرداخته و گوشش را که از عدم استماع آواز مهمان کوششهای بی سامان و طنبور سرگرانی به مهمان داشت دریای ماچان سیاست گوشمالی داده، چون سر چنگ دوباره شکنجه دوپاره نمود. چون [نه] مقام فرار بود نه جای قرار بی تحاشی و بی ملاحظه حواشی بی اختیار از راه اضطرار خود را به ما بین [۲۰^b] دیوار انداخته از اتفاقات مستحسنه چاهی چون بلای سیاهی که از جهت گرفتن گرگ آدم که در آن اوان طغیان می نمود کننده و رویش را چون تبسم دشمن ناآزموده خس پوش نموده بودند دست از دیوار برداشتن، خود را مانند روباه [به] تله افتادن در گلشن همیشه بهار و لاله زار داغ به دل گذار چاهسار خلاصی پنداشتن معاً واقع شد.

از جهت ملاحظه حیات و ممانعت خویش چون خرس نیم مذبوح با خویش فی الجمله حرکت نمود. سرپای خود را مجروح، اضافه بر سوانح فراز دیوار و شیشه بازی فلک کج رفتار با همه سر و صورت بریده یک پای و یک دست خود را شکسته، چون حروف تهجی از هم منفصل و گسسته دیده، سراسر اعضایش از کثرت جراحت و دردمندی مثابه^۱ دو لب بند گل بندی گردیده بعد از آن که تن بی جان را چون بیجن از چاه جانکاه به صد انین و آه بیرونش کشیدند به زبان کج و میج چون هندوی ترکی گوی و افغان شعرخوان والکن [۲۱^a] متعسر التکلم در مقام استفسار از مهمان به این عذر سخیف متمسک شد که من به تصوّر این که محصل و جوهات دیوانی [است] از تو فرار می کردم.

۱. اصل: مثانه.

مکالمه حکمیّه

الحاصل این همه نکبات متظافره و ذلات متراکبه که به آن شخص از مهمان متنفر رو داد به سبب بخل و خست و اختفاء او از مهمان چنین بود که مدتّها به کرات و مرات تصدیع آستان او داده تا ابواب چنین بلیّات و آفات غیر مترصده را و طرق سوانح و فضایح غیر مترغبه را به روی خود گشاده و آماده بود مورد چنین نوازل کوهیده.^۱

غرض بخل، آن داء عضال و عارضه عديم الزوالی است که اطباء حدّاق و مزاج شناسان مهرة آفاق تدبیرات حسنه نافع در ازاله کلّ امراض و جمله علل که بنی نوع را عارض می شود نموده به غیر از مرض بخل و حماقت که متلازم هم اند و اضّر امراض نفسانیّه و ادخل در افنای بنیان سعادت انسانیّه اند. هر صفت ذمیم و هر خصلت عقیم که در طبیعت افراد بشر رسوخ نموده جمله علاج پذیر است غیر از بخل و حماقت [۲۱^b] که از دخول حیطة علاج و از قبول ضابطه استعلاج کمال تمرد و نهایت تجلّف و تخلف دارد. اگرچه بخیل در ظاهر جالب نفع و طالب خیر نسبت به خود، و دافع و مانع خیر بر دیگران است، احیاناً می شود که قضیه نتیجه بر عکس بخشد. بسیار آزموده و شنیده ایم.

نتیجه مقدم

از آن جمله آنچه که مناسبت به این مقام دارد این است که در عهد^۲ ماضی خالق خلق از و راضی، عبدالغفار خان پسر آقاخان مقدم حاکم مراغه که به مزید همت از سایر خوانین آقاخان امتیاز کلی داشت و خود را در بذل و بخشش ثانی حاتم می پنداشت صندوق داری بخیل داشت که با او نقطه مقابل بود، بلکه در حساب و موازنه فاضل بر او می آمد. خان مشارالیه اگرچه همیشه از مشاهده اطوار ناهنجار او در اشکنجه و از ملاحظه بخل مالا کلامش در تصدیع و رنجه بود، نهایت نظر به قدمت خدمت و تحمّل مشقت و آزار جانب مراعاتش را ملحوظ می داشت و حرکات رکیکه اش را کان لم یکن می پنداشت.

روزی [۲۲^a] در مقام تفهیم این معنی که ضرر بخل بر نفس بخیل بیش از دیگران مترتب می شود به او اشاره نمود که اراده آن است که به یکی از جوه متجنّده خلعت فاخر پوشانیم. یک دست خلعت سنگین از سر تا پا حاضر کن. صندوق دار مزبور

۱. کذا، شاید: گردیده. ۲. اصل: عهده.

خلعتی حاضر نمود که به همه جهات قیمتش شش تومان نبود. باز به اندک صرارت به او مقرر کرد که خلعتی بیار که به حسب قیمت از شصت تومان کمتر نیرزد. صندوقدار بعد از ملاحظه اصرار خلعتی حاضر نمود که از روی قیمت مجموعاً ده تومان می‌ارزید. دفعهٔ ثالث مخاطب ساخته که مردکۀ خرد باخته و در لشکر بخیلان و ممسکین علم افراخته برو خلعتی گرنامه‌یه مع خنجر طلا که قیمت جمله از صد تومان کمتر نشود حاضر ساز. صندوقدار بعد از مشاهدهٔ تکرار و تأکید بسیار در آخر خلعتی حاضر نمود که من حیث کلّ جهات قیمتش به چهل تومان می‌رسید. چون خان ملاحظهٔ درد بی‌درمانش نمود خطاب به او کرد که به ذات اقدس آن خدای بی‌همتای که خلعت وجود به قاطبهٔ موجودات پوشانیده که مقصود ازین انعام خلعت و ابرام پایه و مرتبه آن بود [۲۲b] که نظر به شفقت ما دربارهٔ تو خلعتی به تو پوشانیم که توقع چنان خلعت از ما نداشته باشی. چون طالع تو در اخفض درج سستی بوده و بخل تو نیز علاوهٔ او گردید [ه] اکنون خلعت را پیوش و تقصیرات که ازین جانب باشد ببخش. یکی ازندمای بذله گو که در مجلس بود گفت که وقوع این امر از سستی طالع نیست بلکه از قوّت بخل حضرت صندوقدار است که اثرش به روزگار خود عاید گردید.

مکالمهٔ ماضیه

ما حصل آن که همچنان که سابقاً سمت نگارش پذیرفت که بذل نعمت و اقدام بر ضیافت شعبه‌ای از سخا و سخا شعبه‌ای از فتوّت و فتوّت خصلت ارجمندی است که مختصّ به حضرت خلیل الرحمن و جناب خاتم الأنبیاء - صلی الله علیه و آله - و حضرت سلطان الاولیا علی المرتضی - علیه و آله الف التحیة - و همچنین بخل شعبه‌ای از عدم حسن ظنّ به خدا و عدم حسن ظنّ به خدا شعبه‌ای است از کفر و کافر داخل بهشت نمی‌شود، پس بنابراین بخیل داخل بهشت نمی‌شود.

و بعد از طیّ این مقدمات که مقصود از ذکر آنها تشویق و ترغیب به نشر نعمت و فضیلت ضیافت و اقدام بر او بود و تقسیم [۲۳a] ضیافت بر پنج انواع به حکم احکام خمس به عنوان اجمال و ذکر قباحت و لئامت بخل به طریق اختصار مذکور گردید. چون طرفین که بخل و سخا و ضیافت باشد فی الجملة معلوم و دانسته شد اکنون باید دانست که در عصر ما بنا بر اختلاف اشخاص و تباین آرا مجالس ضیافت بر هفت قسم چنان که سابق سمت گذارش یافت منقسم گردید.

مجلس سیم

مجلس علما و فضلا

اگرچه تنعم دولت سرای علما و تلذذ^۱ از مستلذات کثیر الفائده این گروه سعادت پژوه معارف یقینیّه و فواید دینیّه است که تفوق بر سایر لذات نعمات سریع الزوال این جهانی دارد و ما حضری خوان احسانشان نعم روحانی و اغذیه ایمانی است که لذتش از زوال معرّاً و وجودش از انتقال و فنا مبرّاً، و در مذاق چاشنی گیران مائده حقیقت [و] در کام استلذاذ جویان سفره معرفت نان جوین ایشان نعم البدل مزعفرشاهان، و سرکه و نمک مائده مختصر این فرقه اعلام شیرین تر از حلویات و مریبات خوان سلاطین و ملوک جهان و وزراء عالی مقام است.

چه علت غایی انعقاد مجالس [۲۳^b] محض تنعم و صرف تلذذ نیست. هرچند بالتبع این نیز در ضمن مندرج است، بلکه مقصود اصلی و مطلوب بالذات از وجود مجالس و ورود محافل مؤانست به اکرام و اشراف و کسب اخلاق و تتبع اطوار بزرگان و معالی^۲ ستوده اوصاف است و تفنّن در فنون کمالات انسانیّه و ملاحظه و اکتساب فضایل شیم نفسانیّه است که شاید به تغوّص بحار مجامع ابرار و به تغور محافل اصرار لثالی شاهوار اخلاق جلیله و معانی جواهر آبدار کمالات تکمیلیّه جمیله به دست آورده زیب افسر و زینت تن خود ساخته و بر فزایش کمالات جمال باطنی خویش سازند.

و این که بر سلسله علیه علما از بدو طرح مجلس بنی نوع و اجتماع افراد ابناء جنس رخصت تصدیع ضیافت و اذن به تجشم ترتیب نعمت نداده اند علت آن است که تجربه اندوزان اوایل سلف و استنباط کیشان اواخر خلف به کرات و مرّات آزموده و استنباط فرموده که در حین اقدام و اراده موالی معالی بر ضیافت و بسط مائده نعمت تبدل و تغیر و اختلال به اوضاع [۲۴^a] عالم سفلی و نظام کلّ راه یافته، مقدّمه طوفان نوح و قتل چنگیز خان با آن وضوح دو شاهد عدل این مدعا تواند بود. اگر چه میان این فرقه متفقه القلوب و متّحده^۳ الأسلوب و این قبیله قبله قبیل جمعی هستند که از غرقف سخا وراح اقداح جود چنان مستند که حاتم طائی و نعمت بخشان کشور آرای [را] غاشیه کش توسن همّت فلک فرسای خود نمی دانند.

نهایت برخی ازین فرقه فایقه که خود را از مباشرت و ارتکاب معاف داشته اند باعث

۱. اصل: تلذذ.

۲. اصل: معالی.

۳. اصل: متحدت.

دو چیز است.

یکی آن که از آموختن و اندوختن علوم [و] معارف یقینیّه که غرض از ایجاد ثقلین اوست فرصت این امر نجسته و به جمعیت اسباب دنیوی دل نبسته‌اند. دویم آن که در عدم بضاعت و قلت مؤونت ماشی^۱ به انبیا (ع) نموده از جمع آوری زخارف فانیّه دنیویّه و تحصیل اسباب و تجملات واهیه و همانیه که در نظر عبرت‌گزین ایشان از قبیل خزفات ملاعبه جسمانیّه است چشم پوشیده هرچه داشتند به قمار محبت باخته به کم و بیش زمانه ساخته‌اند.

پس جمعی را که مکتب این امر داده باید مجلس که [۲۴^b] منعقد سازد به ترتیب لوازم مجلس آرای و نعمت افشانی چنان پردازد که در اقدام بر ضیافت صیانت آبروی خود و محافظت عزت همسران خود نموده به نوعی از تکلف هرچیزی تا در حیطة امکان و بالقوه او آید چنان کوشد که سزاوار تحسین باشد. از آن جمله باید که خود در مابین مجلس مقام اختیار کند^۲ و صدر را به دیگر مهمانان مسلم دارد و از مقوله مباحثه علمی و مذاکره را با متلمذان موقوف دارد و وظیفه افاده و استفاده را حواله به وقت دیگر نماید.

نظر به سلیقه مهمانان از فواید تفاسیر و فواید احادیث و شیرین‌ترین مقالات سیر و تواریخ و اشعار دل‌نشین و نکته‌های شیرین و به فنون...^۳ و لطیفه‌گویی و بذله‌سنجی انبساط جوی خاطر مهمانان باشد. لحظه لحظه اصداغ سوامع حضار را از گوهرهای شاداب و سخنان حکمت‌آمیز لبریز و گرانبار نماید. دفعه دفعه با جمله حضار مجلس خود طریق تفقد و مهربانی^۴ مسلوک دارد. حسب المقدور آناً فاناً با اهل مجمع از [۲۵^a] انواع فواکه و تنقلات و حلویات و تحف آن وقت و چیزهای مرغوب حاضر سازد. هرچند از رهگذر دیگر کدورتی عارض او شود در اخفا و استتار^۵ او کوشد و از حضار مجلس پوشد.

اگر چنانچه اهل مجلس مانع نشود خود بنفسه به بعض خدمات جزئیّه مبادرت نماید و به هریکی یکان یکان، دفعه دفعه به نشر تفقد اظهار مهربانی نماید تا حین تفرق مجلس [با] اداهای دوستانه و به کلمات مخلصانه اهل مجلس را به نوازش بی تکلف

۳. جای یک کلمه سفید.

۱. اصل: کذا و شاید؛ تاسی.

۲. اصل: کنید.

۴. اصل: + و.

۵. اصل: استفار.

خوشوقت سازد و با وضع و شریف حاضرین مجلس بذل تَلَطَّف نموده عاری از عبوسی نشیند، و در حین تفرّق مجلس از همه عذر تصدیع و تجسّم خواهد و در توسعه نعمت و در تلطیف اغذیه رنگین و تعطیر اطعمه و پاکیزگی سفره و خوانچه و در صفای ظروف از چرکی و روغن و قلیان و قهوه و در تصفیه و تعریه مجلس و ساحت منزل و سرا بلکه در صفای پیشگاه و کریاس خانه و محلّ تخلیه و گردافشانی در و دیوار خصوصاً مجمع سرا را و [۲۵^b] ملاحظه آفتابه لگن که به تَه ایشان گِل نچسبیده باشد، در تنباکو و روغن طعام و گوشت و در تحصیل برنج و مرغهای مسّمَن و تحصیل ادوات حارّه عرق نکشیده و ترتیب بریانیها^۱ و دولمه باقسامها و سزیها و آب دست شوری با عرق بوی مادران آمیخته در کلّ اینها که مذکور شد سعی بلیغ فرماید که تضييع یکی از مذکورات باعث تضييع جمله است.

و چنانچه شخصی از برای رفع جوع به مجمع حاضر شود فی الجمله با اهل مجلس مناسبت داشته اگر همه^۲ با ابرام باشد به صد مهربانی نگاه دارد و بیش از همه التفات با او نماید.

و صاحب خانه در روز ضیافت با مهمان خود می باید گشاده پیشانی یا عاشق و معشوق پیشه باشد. و اگر یکی از احباب ناخوانده به مجلس حاضر شود تفقّد بیش از پیش او نماید تا با دل گرفتگی و ندامت ننشیند. و سایر نکات و لوازم موقوف به فهم آن شخص است.

مجلس چهارم مجلس حکام

بدان که رفتن در مجلس حکام امری است که بنایش بر تعارف و تتبع است بر کسی که قابل و مستعد [۲۶^a] رفتن این مجلس است و خواهان اوست، به شرطی که مأذون و مأور بر این باشد و تبری از نارفتن ندارد، فی الجمله صورت شرعی در او هست. بنا بر تخلیه و تصحیح غرض اگر چه فی الحقیقه مرجوع است غرض یا جلب نفع یا دفع ضرر از خود یا از غیر یا قضای حوایج مسلمین، به هر صورت چون در جریده جلاس آن مجلس انتظام یافت باید در محلّ شایسته به خود جلوس نماید. بر علما و

۱. اصل: بویانیها.

۲. کذا، شاید: هم.

اهل فضل و ارباب کمال تقدّم نجوید و حریم به حاکم گذارد. اگر در نزدیکها یا در مقابل حاکم ننشیند که اقرب به اوست و خالی از تعب.

چنانچه از اهل^۱ فضل و ارباب منزلت نباشد تا چیزی را ازو نپرسند نگوید. بعد از پرسیدن به اختصار جواب پذیر باشد. علما اعراف به احوال است، خود می‌داند که باید سخن گفت و چه باید گفت و چگونه باید گفت. ترخان آلهی‌اند. هرچه گویند و هرگونه گویند خوب خواهند گفت. ایشان معلّم اطوارند. بر ایشان تعلیم و تفهیم ضرور نیست، مگر سلاطین قهار و شاهان گردون وقار. در آنجا نیز علما خود الیق به حال خود را [۲۶^b] می‌دانند.

الحاصل چون حکّام و الامقام در مجلس خود یکی از علما را طلبیده یا خود آمده^۲ باشد نظر به حفظ حشمت خود و حرمت عالم می‌باید از مقوله فحش و سخنان اراذل پسند و اجلاف طور و حرفهای عرض هتک ساز و لاطایلات احتراز نماید تا عاقل و خردمند و بزرگ منش و دیندار به قلم رود، و اگر نه چنین کند البته غایبانه از مجهولین و قولوچچی اطوار و کم خرد حسابش خواهند کرد، و غیر این نیست.

البته لازم است که چون حاکم با علما و اشراف صحبت دارد اگر خلوت کند بهتر و اگر خلوت نباشد باید در امور متعلقه به حکومت فی الجمله تخفیف دهد.^۳ خصوصاً دیوانی که پرسش و سیاست باشد. مگر پُر در مقام ضرورت باشد، یا غرض حاکم آن باشد که یکی از علما به مقام شفاعت آید تا امر حکومت از انتظام نیفتد.

و اگر اهل علم خود به طلبیده^۴ آمده باشد و حاکم حرمت او را منظور ندارد باید که در آن اثنا عالم خود برخیزد و دیگر ننشیند و مباحثه علم را که خارج از مسایل واجبه باشد از قبیل مباحث جدلی و نحوی [۲۷^a] و اشتقاق و منطق و کلام و امثال آن باهم، در آن مجلس بلکه در سایر مجالس چنان که بعد ازین مذکور می‌شود در موقف توقف و اظهار فضیلت را به جای دیگر و مدرسه گذارد که خارج قانون ادب است.

آنچه از مسایل واجبی که ازو پرسند به لفظ مختصر و موجز ادا نماید و آنچه مفتی بفقها و اشهر و اقوی و اظهر به احتیاط اقرب است گوید. سر انبان معرفت را هرچه بسته دارد بهتر. و نگوید که من چنین فهمیده‌ام و من چنین عمل می‌نمایم که در معنی مفید این

۱. اصل: اهل و، شاید اهل کمال و.

۲. اصل: کذا، شاید: آورده.

۳. اصل: دهر.

۴. اصل: کذا، شاید: نطلبیده.

معنی است که چنین کن. این حرف وظیفه مجتهد جامع الشرائط [صاحب] فتوی^۱ است نه شیوه ناقصین. گمان دارم که حضرت مولوی به اعتبار فقدان این مرتبه ازین برنجد، دست به سفلدان^۲ و قلیان ببرد.

بیت

من آنچه شرط بلاغ است با تومی گویم

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

و اگر مجلس مقتضی تحقیق مسئله واجبی نباشد از سیر و اخبار و حکایات حکمت آموز و نفع اندوز و تواریخ معتبره و سایر حرفهای نکته [آمیز] باشد بهتر از غیبت مسلمین و سایر لاطایلات است.

و غیر [۲۷^b] عالم را سکوت و سکون بهتر از همه است مگر حاکم ازو پرسد. آن شخص نحوی جواب دهد که نتیجه ضرر ندهد و به عنوان اختصار جواب گوید. و شفاعت مثل خودی یا کمتر از خودی را که از اشرار و مفسدین نباشد بعد از خلاصی سالک راه راست می گردد، نماید و طریقه آن که برپا خیزد و بعد از آن شفاعت نماید تصدیق تقصیرات او کند از راه حکمت عملی که شفاعت و تشفع به درجه قبول رسد. و اگر احدی در آن مجلس بدی شخصی را گوید اول به اشاره و ایما منع کند و اگر منع پذیر نباشد و متقاعد نگردد باید نقیض او را گفت و تکذیب قول او کرد، یا محمل^۳ قرار دهد.

تا تواند در قضای حوایج اهل مسلمانان و اخوان کوشد و غایبانه به نشر محمدمت همسران و دیگران سخن راند. و در خلوت به عنوان نصیحت و دوستی حاکم را از بعض^۴ اطوار او که مرضی خدا و رسول نیست اگر داند که مؤثر می افتد منع نماید و به امور حسنه و عدالت ترغیب کند و الا سکوت بهتر.

و حکام را وظیفه آن است که [از] بذل و احسان و عفو تقصیرات و قبول شفاعت و التماس علماء و غیرهم کوتاهی ننماید و در حرمت علماء [۲۸^a] به اقصی الغایه کوشد و اگر در مجلس از علما احدی باشد یا مهمان او باشند امور متضمنه پرسش و سیاست را موقوف دارد و به وقت دیگر بعد آن حواله نماید، یا به شفاعت ایشان گذرد. یا علما را به مجلس خود احضار نسازد و به مهمانی نطلبد. نگوید که بیایند و التماس نکند که این با

۱. اصل: فتوت.

۲. ظرفی بوده است که آب دهن در آن می انداخته اند.

۳. کذا، شاید: مهمل.

۴. اصل: بغض.

شرع موافق نمی آید و کلمات واهی در مجلس نگویید که وقع و تمکین را ضرر دارد و دل را سیاه می کند و هرزه در او پرگو به قلم می رود.

و هرکس را در مقام لایق به حال او اذن جلوس دهد. چون مجلس انعقاد یافت هرکس را فراخور منزلت ایشان تفقد و پرسش حال نماید. صم بکم و به عبوسی و گرفتگی چهره ننشیند و در آوردن حلویات و فواکه و اغذیه مناسب وقت به مجلس مضایقه نکند.

تحفه های ظریفانه با حضار مجلس در میان اندازد و در تقطیع خوانچه و مائده و تکلف در مطعومات و مشروبات به عمل آرد. چیزی از افشیره و طعام که در خوانچه او گذارند باید در پیش دیگران نیز گذارند و خوانچه مختص او از خوانچه های دیگران امتیاز نداشته باشد، و در تلطیف اطعمه و اشربه و خوش وضعی [۲۸^b] به اقصی الغایه کوشد که موجب نیکنামی است. منتشر به اطراف می شود [و] موجب شهرت سخا می گردد.

و اگر مقدورش باشد به هر یکی از بزرگان حواشی مجلس چیزکی به عنوان انعام و احسان بخشد و همه [را] به بذل و احسان و گشاده رویی خوشوقت کند. مجلس را از کتابهای خوب از هر مقوله خالی نگذارد و اگر مجلس خلوت باشد حرفهای شایسته خلوت که از استماع قولوچپی و اراجف مصون است به مطایبات و لطایف مجلس آرایبی کند. از سخنان باه انگیز و ملاعبه نسوان و مناکحه - نه خارج از شرع - در مجلس به میان آورد!

چنان که در ایام ماضیه خلفای بنی عباس و سلطان حسین میرزا و سایر سلاطین ارباب کمال معمول می داشتند دستورالعمل بزم خلوت سازد و در چنین مقامات و خلوات در مقام نخوت و تکبر و جمودی و عبوساً قمبری را نباید که تفنن در اختلاط و بذله سنجی در معاشرت با ارباب کمال از جمله لوازم دولت و فتوت و زندگانی است. پر در مقام جمع آوری زخارف دنیویّه بودن غیر از خسران و زیان نتیجه نخواهد بخشید.

و باقی وظایف لازمه مائده [۲۹^a] گستری و مهمان نوازی را حواله به وجدان و هوشیاری و مرتبه قصور و وفور و فتور همّت حاکم است تا چه متاع در بار داشته باشد.

۱. اصل: آوردن.

مجلس پنجم مجلس وزراست

وزرا و ارباب مناصب از سایر اصناف به مزید ادراک و جامعیت فضایل نفسانی و کمالات در آراستگی به انواع کمال از سایر [ین] ممتاز و منفرداند و در سخن فلک طبیعت عطار در رفتار از افق کمالات و هنرمندی طالع و در بذله سنجی و لطیفه گستری و ادب ورزی و قاعده دانی شایع اند. لیکن از پیاز نرگس گلزار^۱ ارباب قلم دیوان نوبهار و از نقوش گلهای مفروش بوستان و گلستان قلمکار رنگین دفترخانه اعتبارات استنباط می توان نمود که این فرقه اعزه را در سفره جز نان و پیاز خوشبوی و در هر یک گز روی کار قماش تحمّل ایشان ثمره و بویی نباشد.

اما جمعی چون فروزنده شمعی در انجمن این عزیزان هستند که از فیض رشحات خامه همت صفحه پرسخا و احسان را چنان به نقوش بذل و بخشش مزین [۲۹^b] می سازد و به ریزش نعم گوناگون با آرایش چهره لیلی مائده چنان پردازد که مانی سحرآفرین مفتون و عقل انس آیین مجنون او گردد، و برچنین کسانی در حین عقد محلّ استیناس لازم است که منزل خود را نسبت به ایام سابق نسق تازه داده در رفت و روب منزل و حوالی خاشاک [و] دفع کتافات^۲ و تزیین کاشانه سعی بلیغ مبذول و در نزهت باغچه و آب پاشی ساحت تا پیشگاه در گاه و در شب افروختن چراغ و فانوس آویختن از قبه کریاس و پاکیزگی محل و موضع تخلیه و چراغ گذاشتن و به تنقیح نگه داشتن قهوه خانه و کفش و اسباب و سرکشی کردن به قهوه که درست برشته گردد و خام نماند و نسوزد سعی تمام مبذول دارد.

چون صبح شود هر شغلی به یکی از ملازمان و منسوبان مقرر دارد و خود را از اشتغال هر شغلی میرا داند و چند جلد کتاب از تواریخ و سیر و دیوان شعرا و مجموعه و مطبوعه^۳ در طاق اوطاق گذارد و منتظر قدم احباب باشد و انزل از همه از برای خود جا و مکان معین نماید و خدمه و خدمتکار بسیار [۳۰^a] قابل به مجلس آورده و شد نمایند و هر نا تراشیده گنده هور را به مجلس نگذارد و قولوقچی مهمان را هم به دستور اگر قابل خدمت نباشد در قهوه خانه نشانند و مهمانها را از هر کدام به قدر مرتبه به رقعۀ محبت اسلوب و عده طلبیده، یا آدم سخندان فرستد پیش از دو روز یا یک روز و عده طلبد.

۱. اصل: گلزار.

۲. اصل: کسافات.

۳. به معنی طبع شده نیست.

و در حضور مهمان به ملازمان یا منسوبان خود فُحش ندهد و نزند و مهمان را ملول نگذاشته به مطایبه و مکالمه مشغول سازد. امور متعلّقه منصب و شغل خود را حواله به وقت دیگر نماید. و اگر ازدهات از رئیس و رعیت به آن مجلس رسد زود از سروا کند یا به سگّوی طویله مقرر فرماید، مگر اینکه شخصی پاکیزه گونه و خوش مشرب به همه سر قلب^۱ از همه نکته آگاه و به همه اسرار محرم باشد.

و مجلس را از ارباب کمال و صاحب اصول و ظریفان خوش طبع و اسلوب و ارباب سیاحت فهیم مرغوب معطل نگذارد و در غیبت را به هر طریق باشد مسدود دارد، و مدار مجلس به بذله سنجی و لطیفه پردازی و نقل رنگین و نقلهای شیرین و حلویات و فواکه وقت خود و معاجین و مرکبات و مفردات [۳۰^b] و سایر مهمان نوازیها گذارند.

و اگر از طایفه علما و ارباب تقوی احدی در آن جا نباشد الحان بارحه روح پرور و موسیقیدان^۲ خوش حنجره از علم ادوار باخیر را زینت مجلس خود سازد، به شرط سبقت استمزاج از یاران مجلس. اگرچه مرجوح است نهایتاً نظر به مآثم غیبت و وقوع لهُو و لعب و تجرّع و تشرّب امّ الخبائث زایل، و نعم البدل این گونه قبیح می تواند بود.

و اگر قلندر بدحنجره بی معرفت و بد آوازی بی مزه باشد اشدّ حرمت خواهد بود. و اگر شخص خرطبیعی و صورت قبری چون ناگهان از قبیل چوبکی دیوان، یا سوهان روحی همسره شیطان، یا تیره گدایی بلغم خور^۳ سفلدان بغتّه وارد محفل عشرت منزل کرده و از ارواح مشایخ کبار ربّانی مثل شیخ محمد شامکی و شیخ محمد سامانی استمداد طلبیده در ازاله آن پلید منتری نوشته آهسته در زیر آن تبت وارونه^۴ گذاشته که به زودی زایل [شود] و موی دماغ^۵ اصحاب محفل نگرود.

و اگر عزیزی مخبر از همه چیزی بی ساخته وارد مجلس شود در ترحیب و تسهیل او کمال مبالغه و خوش گویی کرده که باعث خجلت او نشود، [۳۱^a] بلکه زیاده از همه آغاز تلطّف به او نماید و این بیت مناسب مقام بخواند.

نظم

ناخوانده آمدن بر ما خوش نما تر است احسان بی سؤال به فیض آشنا تر است
و شخص هوشمندی را به کفش داری مهمانان مقرر نماید و ملازمان ایشان را هم

۳. کذا، تصور شلغم خور نرود.

۵. اصل: دباغ.

۲. اصل: موسیقیدان.

۴. اصل: دارونه. معنی تبت بر من روشن شد.

نوازند و به امور خدمت آنها را فرمایند، بلکه در قهوه خانه آنها آهسته و بی صدا با هم مصاحبت نمایند. آنها هم در عالم خود استلذاذ خاص کنند.

و در تفرّق مجلس برپا خاسته به صد معذرت به تجشم قدوم و تصدیع ایشان قیام و عذرخواه باشد، چنانچه مرکوب احدی از مهمانها حاضر نباشد مرکوب و «بارانی» اگر محتاج او باشد با یکی از ملازمان خود برای او مهیا نموده که به منزل خود به استراحت برود.

و اگر کسی ماندنی باشد جامه خواب خوب نفیس برای او حاضر و کاسه آب بالای سرش با سرپوش مهیا کند و چاکران سرکار خود را مقرر فرمایند که بیخبر^۱ ازو نباشد و ابریق آب گرم کرده برای او آماده [ساخته] با حرمتش دارد و قهوه و قلیان ملازمان ازو مضایقه نمایند.

و اگر شخصی جلال منزلت داشته باشد خود نیز [۳۱^b] به اندرون نرفته در همان جا بخواهد و صبح آنچه لازمه اوست از قهوه و قلیان و جانماز و عطر و گلاب و آینه و کتب ادعیه و مصحف [و] صحیفه و ناشتایی مرغوب حاضر سازد و تکلیف نماید که چه شود امروز چاشت و شب باز در خدمت باشیم.

غرض دقیقه ای از دقائق انسانیت فرو گذاشت نکند. اینها که همه مذکور شد مشعر بر انسانیت و قاعده دانی خواهد بود. باقی جزئیات را حواله به شعور و فراست صاحب خانه می نماید، و هو يعلم کیف یفعل.

مجلس ششم

در مجلس اهل ثروت و مکنت و حاجیان

باید دانست که اهل ثروت و اصحاب مکنت و ارباب تجمل را لازم است که به نوعی اقدام در مراسم و قواعد ضیافت و مهمان طلبی نماید که محمود ابرار عالیشان و دستورالعمل ارباب مناصب متعالی مکان باشد، اگر چه اکثر افراد ارباب تمول و اغلب اشخاص اصحاب تجمل در محک امتحان بلکه معاینه و در مقیاس استنباط بلکه مشاهده چنین به وضوح پیوسته و [به] شیوع رسیده که این گروه امساک انبوه در تقطیر^۲ و تفریط ملاحظه غبطه و صرفه در اخراجات ضروریه از استلذاذ [۳۲^a] نعم اندوخته

۱. اصل: مخبر.

۲. اصل: کذا.

خود به نوعی چشم می‌پوشند که حدّاق اطّبا در ازاله علل عسیرالبرء در احتماء امراض مهلكه چنین نمی‌کوشند، و بعضی در تبدیل اغذیه مسهّله الوصول قليلة الثمن به اطعمه وهمانیه عديمة الوجود چنان ماهر افتاده که جای تعجّب است.

چون بیند که تا قرص گرم نیترین در ساج هاله پخته و آماده و خوشه ثریا از تارک^۱ طارم اعلیٰ آویخته و مرغ مسمن^۲ نسر^۳ طایر در سفره سپهر و بریان برّه شیر مست فلکی در سیخ^۴ کهکشان و جزده بریان بزغاله آسمان در تنور جدی و ماهی دست پیچ دریای اخضر در تابه حوت مهیا و نمایان است به تماشای نعم آفاقی مستلذّ و قناعت نموده دست به مایده بیفایده خود که عمر در تحصیل او صرف و تلف نموده نمی‌برد، و بعضی در غلبگی آرزوی اطعمه الوان کاسه در بغل به بازار دوان، ته کاسه سرنگون مایده صدمشتری طبّاخان را به قیمت ارزان خریداری [کنند].

و در هنگام شدت سرمای زمستان پوست دباغت ندیده لاشه کشی سلاّخان را در زیر قبا به جای ارخالق قلمکار می‌پوشد. چنانچه به خانه سعادت نشانه‌اش مهمانی جبری وارد می‌شد در حین پیش [۳۱^b] آوردن ما حضری از پی تعلیم مهمان به بهانه این که جناب نبی اکرم دونان خورش در جمع نمی‌فرمودند، تخمه افشانی را پی پنیر، و قند را به فندی از میان ربوده، فیرینی را بی شیرینی و فالوده را به شربت نیالوده، از جهت تعلیم مهمان مبادرت به نواختن می‌نماید از راه دوشاب. ولی این که مهمان دست به غسل نیالاید اول دفعه در سرکار و خربزه به مهمان تکلف و قبل از تکلیف شروع در تعریف و توصیف نموده که غسل از دست برد مهمان محفوظ و در امان ماند.

و بعضی در ملاحظه غبطه به آن مرتبه کامل و ماهر می‌افتد که در حین ضرورت نان روغنی به شوراب پنیر به خمیر پرداخته که هم از ریزش نمک و هم آمیزش روغن و آب به عمل می‌آید. «چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار».

اما در میان این طایفه اعزّه چند [کس] یافت می‌شود که در بذل نعمت و اکثار در ضیافت و مراعات لوازم مایده گستری به نوعی کوشند که مقدور ارباب مناصب و صاحب مراتب نشود و از هر مقوله اسباب ضیافت از جنس مأكولات مرغوب و فروش و ظروف خوب^۵ آنچه [۳۳^a] به مخیله گنجد و درّا که سنجد در کارش موجود و

۳. اصل: نثر.

۲. اصل: مثنی.

۱. اصل: تارک.

۵. اصل: خوبی.

۴. اصل: شیخ.

مهیاست. احتیاج از خارج آوردن و از نو ترتیب دادن و فراهم آوردن ندارد.^۱ چنان که صدنفر مهمان بگتّه به او وارد شود غلغلی و اضطرابی در او مشاهده نمی‌شود. از روی اطمینان به مهمان نوازی می‌پردازد [و] بهتر از سایر ارباب حشمت و منزلت به انجام می‌رساند. بر چنین اشخاص لازم است که چون به سر وقت ضیافت و به فکر نعمت افشانی خیزند اول دفعه به فکر تطبیق اجزای مجلس افتاده از کسان موافق و مناسب [به] هم، وعده طلبد و از بعضی خود وعده خواهد، و از بعضی به رقعّه محبت اسلوب، و از بعضی به ملازم فرستادن وعده طلبد. البته چنین شخص پیش از دو روز یا یک روز سبقت بر وعده خواستن باید مبادرت نماید.

بنای مجلس را به موافق خواهش مهمانان که چه اقتضا کند گذارد. به صحبت علما و یا به مجانست ظرفا، آنچه لایق می‌داند گذارد و اکثر در جمعیت مهمان نکند و اموری که متعلق به قهوه‌خانه است به یکی از کسان خود که صاحب سلیقه و فهم باشد حواله نماید که در پاکیزگی قلیانها [۳۳b] و خوبی تنباکو و برشته نمودن قهوه در حدّ اعتدال و پاکیزگی اسباب چایی^۲ و قهوه سعی بلیغ مبذول دارد و خدمت ضیف را به شخص آگاه خدمتگزار قابل رجوع نماید.

و اگر عنبر نباشد مصطکی به قهوه داخل سازد و بجز از وقت طعام چایی نیارد^۳، بلکه شربت مع شیرینی نزدیک به چاشت و [چایی] وقت عصر بیارند.

خود از همه مهمانها پایین نشیند. اطفال و صبیان را به مجلس نگذارد مگر صاحب تمیز باشد که از برای تتبع و یاد گرفتن شیوه مناسب خواهد بود.

در تقطیع خوانچه و سفره و ظروف آنها به نحوی که قبل ازین مذکور شد قیام و اقدام نماید به همه جزئیات، چنانچه در مجلس ارباب مناصب گذشت معمول خود سازد که اقدام برین مذکورات مع آنچه خود تعقل نماید موجب نیکنامی او خواهد بود.

اول آن که بعضی از نفایس که در سرکار تجّار و ارباب ثروت یافت می‌شود به مجلس بیارد. اگر چنانچه بعد از آوردن، یکی از اعزّه حضّار خواهش آن نماید باید مضایقه ننماید، و اگر حال خود را می‌داند [۳۴a] که مضایقه می‌کند به حضور نیارد بهتر. چون این مقدمات مجملّاً طی شد و مذکور گردید [برای] اواسط ناس و سایر ارباب

۱. اصل: نداد.

۲. دلالت دارد بر این که در آن ایام چای مرسوم شده بود.

۳. اصل: بیارد.

حرفه دست از جمله شرایط مسطوره کوتاه [کردن] و مجلس علیحده ترتیب دادن از مقوله تکلیف مالایطاق است [دست] از تحریر او کشیده. هرچه نمایند حسب المیسور ایشان بوده است. اما نکته [ای] مانده که از بیان و تحریر آن چاره نیست در این مجلس ایراد می نماید.

مجلس هفتم

در بعضی احوال متعلقه به اواسط ناس

بدان که چند جایی هست که اگر شخصی [را] به آنجا طلبند به سلیقه حقیر رفتن به آنجاها لااقل مرجوحیت دارد، نرود بهتر.

از آن جمله شب اول ولیمه عروسی که مجلس طلبه علوم است، معمول شده که طعام قبولی ادویه با یک کاسه دوغ ترش و دو پارچه ترب شیلان می آرند. این قسم مهمانی موقوف به اشتهای مهمان است. از آن جمله شخصی خواهد که عزیز خاص را مهمانی کند به طفیلی او از چند کس وعده مهمانی طلبد، حکم آن دارد که یک لقمه به منت شخصی باید بخورد.

و از آن جمله قلوبانی از کوهستانی، و روستایی از دهستانی [۳۴^b] یا قولوچی بدخوی آزار جویی، یا محصل بی حاصل دیوانی، یا سواره از وطن آواره، یا یاری از دیاری، یا خرمگسی آشنا به کسی، یا ناتراشیده به تئبان شاشیده ای وارد شخصی شده لابد است که چند نفر را احضار نماید که با زبان شناسی با آن ناآزموده و ناشناس اختلاط پیش از آشنایی کند.

و اگر آن شخص علت نمی شد صاحب خانه هرگز چون علت ذات الجنب به پهلونشینی این طفیلها رغبت نمی نمود، چون استغنا کوسج از صرف شانه دست به این طفیلی نمی زد، در این صورت مهمانهای طفیلی حکم بیطار دارند که به معالجه چار و طلبند، یا حکم دیلماج فرنگی دارد که زبان فرنگی داند.

و از آن جمله شخصی از جمعی یک روز و یا دو روز پیش وعده طلبیده روز ضیافت نزدیک خوانچه آوردن شخصی را اعلام نماید، یا محصلی شدید بفرستد که اگر دیرجنبد سرش را پیش از خودش بیارد. این گونه به مهمانی خواستن حکم ماماچه دارد که از برای وضع حمل صاحب ضیافت طلبیده باشند، یا حکم مرده شوری دارد که به شستن صاحب ضیافت فجأه نموده طلبیده [۳۵^a] باشند.

از آن جمله وعده طلبیده شخصی است که بارها در محافل و مجالس معترف به بخل و خست خود شده، از آن جهت که دیگران ازو ضیافت توقع نکنند و به خانه او نروند از ضیافت چنین شخصی سر نزدن سر به دیوار زدن است، مگر این که پای تقیّه در میان باشد.

از آن جمله شخصی ملازم مهمان را به خانه راه ندهد که ما خود خدمتگزاریم. به او باید گفت ای عزیز بلکه این مهمان از خدمتگزار [ی] تو اجتناب دارد که بی احتیاط است و خالی از نجابت نیست. پس همچون ضیافت نرفتن اولی.

از آن جمله شخصی است که مکرر ملازم مهمان نمک او را نچشیده بیرون آمده. این دال بر نهایت خست صاحب ضیافت است و به خانه او نرفتن بهتر.

و از آن جمله صاحب خانه شخصی است که هرچه خوب و مرغوب اطعمه و اشربه است به حیطة تصرف خود می آرد و هرچه بدتر است به مهمان وا می گذارد و خریزه را چشد، شیرینش [را] به بهانه این که بسیار بد است به ملازم از مقصود آگاه سپرد که بردار ببر، یعنی نگهدار. هرچه بد است او را نیز انتخاب و هرچه بدتر است ایشار مهمان نماید. افشیره خود را [۳۵^b] قند و عرق دارچینی با آب غوره و آب لیمو ترتیب دهد و از مهمانها دوغ مانند دروغ باشد، ترک ضیافت چنین خوشتر و از همه بهتر است.

و از آن جمله شخصی به دیدن عزیزی رود، در حین برخاستن^۱ تکلیف ماندن نماید. آنچه طریق ارباب فهم است اگر بعد از مراقبه آن شخص به خانه خود به شرطی که پر نزدیک باشد وعده طلبد و اگر پر دور باشد یا حین حوالی غروب یا چاشت باشد نشستن بهتر، و الا بعد از رفتن به شخصی یا به رقعہ [دعوت کند]، در این عصر قاعده کم شده نمی پسندند. هرکس به راهی [می رود].

خاتمه

در امور متعلّقه به خود مهمان

مهمان چون داخل منزل صاحب ضیافت شود می باید دل و دیده و چشم خود را درست محافظت کند. چیزی خوب که می بیند و وفور و پاکیزگی و حسن اوضاع و فروش و ظروف و سایر اسباب تجمل صاحب خانه که به نظر می آرد در دل طریقه حسد چنان که شیوه حاسدان و تنگ چشمان است مسلوک ندارد و نپرسد که به چند گرفته و

۱. اصل: خواستن.

خریده و یا مال خود است یا عاریه است که اینها دلالت بر جزوی از حسد [۳۶a] دارد. پُر در مقام استحسان هم نباشد. اگر دیگری تحسین کند او نیز فی الجمله تصدیق کند. بسیار در مقام تحسین بودن باعث و دلیل بر عظم آن چیز و ندیدن و نداشتن و طلبیدن او می‌کند.

و چشم را از نظر کردن بسیار به هر چیزی که رضای صاحب خانه در او نباشد نگاه‌دار [د]، و مثلاً به پسران امرد و جانب حرم و کنیز و خدم و چیزهای مستوره صاحب خانه نظر کردن که عند الخالق و المخلوق بدترین خصلتهاست که نمک کسی چشی و بر سر خوانش نشینی و [می‌خواهی که] اللّٰ نعمتش را به تو ایثار نماید، تو از راه بدبختی و شورچشمی به محرّمات او نظر افکنی.

و باید زبان را درست محافظت کند. حرف بیجایی نزند که صاحب خانه از او رنجد. مثلاً دوستی را نرنجانند، یا تحکم بیجا به او فرماید. به عمداً تعریف دشمن او کند که به او بد آید، یا یک چیز او را بد بیند بر دلش بگوید که فلان چیز را بد پخته‌اند، یا روغن بد است، یا ظروف نو بد است، یا عمداً سفره دیگری را تعریف کند که او برنجد، یا اعتنا به حال او نکند. عمداً چیز [ی] را نخورد، و یا طعام ما حضری را هرچند موافق سلیقه [۳۶b] او ترتیب نداده باشند روبه‌رو بلکه جای دیگر هم نگوید، زیرا که به هیچ وجه بدی نکرده. به غیر این نیست که تصدیع کشیده. آنچه مقدور و میسورش شده برای او مهیّا نموده، او در عوض.....^۱

و اگر چیزی مرغوبی و شیء نفیس و چیزهای غریبه ببیند [درخواست] نکند، و اگر طعامش بد باشد طبّابخش را مذمت نکند. بالفرض اگر روغن باشد نپرسد که روغن را از کدام بقال و از چه کس نافهم گرفته بودی که اینها هم باعث رنجش صاحب خانه است. و چیزی خوب که آن جا ببیند بر کسی که جبراً وعدواناً او را از او می‌تواند گرفت نگوید که من در خانه فلان شخص دیده‌ام و در آن جا هست، و از منسویان و ملازمان تحقیق امور مستوره مخفیّه نکند.

چون روز موعد می‌شود زود برود، زیرا که غرض مصاحبت و مؤانست احباب است. هرچه زودتر و بیشتر برود بهتر. چون.....^۲

۱. جای دو سه کلمه بیاض مانده.

۲. نسخه به همین جا پایان گرفته است.

فهارس

۲۸۳، بلغوردار،	آب پاشی، ۳۱۰
بی نمک، ۲۸۳	آب غوره، ۳۱۶
پارچه، ۳۱۵	آب لیمو، ۳۱۶
پنیر، ۳۱۳	آذربایجان، ۲۸۳
تخمه افشانی، ۳۱۳	آش، ۲۸۳
ترب، ۳۱۵	آفتابه لگن، ۳۰۶
تنباکو، ۳۰۶، ۳۱۴	آیینہ، ۳۱۲
تُنبان، ۳۱۵	ارخالق قلمکار، ۳۱۳
تنقلات، ۳۰۵	اردبیل، ۳۰۰
تنور، ۲۸۲، ۳۱۳	ارزان خر، ۲۹۷
ته کاسه، ۳۱۳	ارزن خور، ۲۹۷
جانماز، ۳۱۲	اسراف، ۲۸۳
جزده بریان بزغاله، ۳۱۳	اشربه، ۲۸۶، ۳۰۹
جزنان و پیاز، ۳۱۰	اطعمه، ۲۸۶، ۳۰۹
جلباب، ۲۸۲	افشره، ۳۰۹
چاشنی گیران، ۳۰۴	افشره، ۲۸۱، ۳۱۶
چاشنی گیری، ۲۸۵	ایران، ۲۸۳
چایی، ۳۱۴	باغچه، ۳۱۰
چراغ، ۳۱۰	بخل، ۲۸۴
چنگال، ۲۸۳	برنج، ۳۰۶
حلویتات، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۱	بریان، ۲۸۹
خراسان، ۲۸۳	بریان بره شیر مست، ۳۱۳
خریزه، ۳۱۳، ۳۱۶	بریانها، ۳۰۶

خیلان، ۲۸۱، ۳۱۵	خرمگسی، ۳۱۵
صحیفه، ۳۱۲	خست، ۲۸۳
ضیافت، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۵	خوانچه، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵
ضیف، ۲۸۲	خورش، ۳۱۳
طعام، ۲۸۸، ۳۰۹	درتابه، ۳۱۳
طعمه، ۲۸۵	دستارخوان، ۲۹۷
ظروف، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶	دسته هاون سیرکوبی، ۲۸۳
عراق، ۲۸۳	دوشاب، ۳۱۳
عرق بوی مادران، ۳۰۶	دوغ، ۳۱۶
عرق دارچینی، ۳۱۶	دوغ ترش، ۳۱۵
عسل نیا، ۳۱۳	دولمه، ۳۰۶
عطر، ۳۱۲	دونان، ۳۱۳
عنبر، ۳۱۴	دیگ، ۲۸۲
عنبری، ۲۸۳	دیگچه، ۲۸۳
فالوده، ۳۱۳	دیلماج فرنگی، ۳۱۵
فانوس، ۳۱۰	روزی، ۲۸۵
فروش، ۳۱۳، ۳۱۶	روغن، ۳۱۳، ۳۱۷
فواکه، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۱	روغن طعام، ۳۰۶
فیرینی، ۳۱۳	ساج هاله، ۳۱۳
قاب، ۲۸۱	سرکه، ۳۰۴
قاورمه، ۲۸۳	سفره، ۲۸۸، ۳۰۶، ۳۱۴
قبا، ۳۱۳	سفره، ۲۸۱، ۲۸۷
قبولی، ۲۸۱	سفره رزق، ۲۸۵
قبولی ادویه، ۳۱۵	سفره نان، ۲۹۱
قرص، ۲۸۷، ۳۱۳	سفلدان، ۳۰۸، ۳۱۱
قلطبانی، ۳۱۵	شربت، ۳۱۴
قلمکار، ۳۱۰	شوراب پنیر، ۳۱۳
قلیان، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۲	شوربا، ۲۹۸
قلیانها، ۳۱۴	شوربای، ۲۹۸
قماش، ۳۱۰	شیرینی، ۳۱۴

مأكولات، ۳۱۳	قند، ۳۱۳، ۳۱۶
مخوضت، ۲۹۵	قوشدلی، ۲۸۳
مریّات، ۳۰۴	قولوقچی، ۳۱۰
مرغ مثن، ۳۱۳	قهوه، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴
مرغهای مسمن، ۳۰۶	قهوه‌خانه، ۳۱۰، ۳۱۴
مرگبات، ۳۱۱	قهوه‌خانه، ۳۱۲
مزعفر، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۴	کاسه، ۲۸۳
مشروبات، ۳۰۹	کتب ادعیّه، ۳۱۲
مصحف، ۳۱۲	کشکلک، ۲۹۷
مصطکی، ۳۱۴	کفچه، ۲۸۳
مطعمات، ۳۰۹	کوبه، ۲۸۳
معاجین، ۳۱۱	کوفته، ۲۸۳
مفردات، ۳۱۱	گاودوش، ۲۸۳
مهمان، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵	گرسنه، ۲۸۱
مهمانی، ۲۸۳	گکنده، ۳۱۰
میزیان، ۲۹۵	گلاب، ۳۱۲
میزیانی، ۲۸۳	گوشت، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۰۶
ناشتایی، ۳۱۲	لاشه کشی، ۳۱۳
نان، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۱	لذت‌گرویدنوش، ۲۸۱
نان جان، ۲۹۱	لقمه، ۲۸۱
نان جوین، ۲۸۷، ۳۰۴	لوزینه، ۲۸۳
نان روغنی، ۳۱۳	مائده، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۹، ۳۱۰
نقلهای شیرین، ۳۱۱	مائده، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۰۴
نمک، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۰۴، ۳۱۳	ماحضری، ۲۸۶
نمکدان، ۲۸۲	ماحضری، ۳۱۳، ۳۱۷
هریسه پزی، ۲۸۳	ماهی دست پیچ، ۳۱۳
هور، ۳۱۰	مایدّه، ۳۱۳